

به پیش!

اتحاد سوسیالیستی کارگری

www.wsu-iran.org

شماره ۸۹، چهارشنبه ۱۱ آذر ۱۳۹۴، ۲ دسامبر ۲۰۱۵



سهام رژیم اسلامی در کشتار و آوارگی مردم سوریه

رضا مقدم
22 نوامبر 2015

رسانه های جهانی بر موضوع سوریه تمرکز کرده اند، از تاثیر اوضاع سوریه بر شکل گیری گروههای آدمکش اسلامی و عملیات آنها در اروپا و خاورمیانه. آوارگان میلیونی سوریه در اردن، ترکیه، عراق و روانه شدن بخشی از آنها به اروپا نیز یکی از موضوعات مورد بحث است. ورود بخش اندکی از میلیونها مردم آواره سوریه به کشورهای اروپا، رنج و محنت این مردم را به رسانه های عمومی اروپا کشانده و احزاب سیاسی و دولت این کشورها را به دو قسمت طرفدار و مخالف پناه دادن به مردم سوریه که از مرگ می گریزند، تقسیم کرده است. رفتار و تبلیغات غیر انسانی احزاب و دولت های دست راستی اروپا بسیاری از مردم عادی این کشورها را در دفاع و کمک مستقیم به پناهندگان سوریه ای به حرکت در آورده است. اگر چه و به درست سازمان دادن

آرایش جدید در کشمکش های جهانی، منطقه ای و ایران

محمد حسین مهرزاد
نوامبر 2015

به موازات تعمیق بحران اقتصادی جهانی، شاهد افزایش اختلافات قدرت های جهانی و منطقه ای و گسترش جنگ های منطقه ای هستیم. کاپیتالیسم غرب به رهبری آمریکا بخشی از راه حل بحران را در کسب بازار های جدید می بیند و روسیه در مقیاس جهانی و جمهوری اسلامی در مقیاس منطقه ای دو نیروی کاپیتالیستی هستند که با تضعیفشان منافع امپریالیست های غربی تامین می شود. روسیه وارث بخشی از منافع شوروی سابق در جهان است. اما قدرتش به اندازه ی شوروی در دوران جنگ سرد نیست و در نتیجه خارج کردن مناطق تحت نفوذ روسیه در دستور

بحران سیاسی در پرتغال، آینده مبهم در اسپانیا

مزدک لیان
19 نوامبر 2015

این نوشته به تحولات سیاسی، موقعیت احزاب چپ رادیکال و انتخابات در دو کشور پرتغال و اسپانیا اختصاص دارد. دو کشوری که در کنار یونان و ایتالیا شدیدترین ضربه را از رکود بزرگ 2008 خورده اند. هنوز نشان چندان از بهبود اقتصادی در آن ها دیده نمی شود و در سطح سیاسی همچنان نآرام و بی ثبات هستند.

یکم. پرتغال

در روز چهارم اکتبر 2015 انتخابات پارلمانی در پرتغال انجام شد. حزب حاکم

بقیه در صفحه ۴

دستاوردهای خیزش سال 88

رضا مقدم - صفحه آخر

بقیه در صفحه ۵

بقیه در صفحه ۲

بقیه "بحران سیاسی در پرتغال..." از ص ۱

محافظة کار (Portugal Ahead) توانست بیشتر آرا (نزدیک به 37 درصد) را از آن خود کند گرچه از دستیابی به اکثریت باز ماند. احزاب اپوزیسیون چپ شامل حزب سوسیال دموکرات سوسیالیست (Socialist Party)، حزب رادیکال بلوک چپ (Left Bloc) که اتحادی است از چند حزب تروتسکیست و کمونیست، و نیز حزب کمونیست ائتلاف واحد دموکراتیک (Unitary Democratic Coalition) به ترتیب با 32، 10 و 8 درصد در مجموع اکثریت آرا را به دست آوردند. البته رییس جمهور دست راستی با این استدلال که مخالفت جناح چپ با یورو خلاف قانون اساسی است به جای سه حزب چپ گرا از حزب حاکم خواست که دولت حداقل تشکیل دهد. احزاب چپ گرا هم در پاسخ متعهد شدند که مانع رای اعتماد به حزب حاکم شوند.

اقتصاد پرتغال با بدهی بالا (نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی در سال 2008 بیش از 70 درصد بود که تا 2014 به 130 درصد هم رسیده است)، به توصیه ترویجی اروپا و ادار به اجرای برنامه های ریاضتی شدید اقتصادی شد. نتیجه مستقیم این برنامه (که قرار بود تا 2014 متوقف شود) بیکاری 14 درصدی (در سال 2014- از حدود 8.8 در سال 2008) به ویژه بیکاری بالای جوانان (بیش از 33 درصد)، و فقر شدید (امروز 18 درصد از جمعیت زیر خط فقر به سر می برند) است. احزاب چپ متعهد شده اند که با هرگونه برنامه ریاضتی مخالفت کنند. البته در این میان شدت مخالفت حزب سوسیالیست با سیاست های ریاضتی از باقی کمتر است. بلوک چپ هم برای ائتلاف حاضر شد از برنامه اش برای خروج از یورو و نیز ناتو دست بکشد. با رای مخالف احزاب چپ، دولت تازه به

رهبری حزب محافظه کار پس از تنها 11 روز در قدرت منحل شد. اکنون رییس جمهور یا باید از احزاب چپ بخواهد دولت تشکیل دهد یا درخواست انتخابات زودهنگام کند. که این دومی با توجه به این که دوران ریاست جمهوری اش تا پایان سال به آخر می رسد بعید است. مگر اینکه پس از انتخابات ریاست جمهوری، رییس جمهور تازه پارلمان را منحل کند. بنابراین، این که ائتلاف چپ چه استراتژی برای دولت در پیش می گیرد را باید صبر کرد و دید. آن چه مسلم است این است که تجربه سیریزا، اتحاد مردمی و آنتارسیا در یونان پیش روی آن هاست.

اما واکنش احزاب چپ رادیکال در اروپا (مشخصا تروتسکیست ها مانند حزب کارگران سوسیالیست بریتانیا یا SWP) هم در مواجهه با استراتژی بلوک چپ در پرتغال جالب توجه است. آن ها عمدتاً پس از انتخابات، دستیابی بلوک چپ به ده درصد آرا را (که بیش از دو برابر دوره پیش بود) تبریک گفتند. گویی مبارزه با همین ده درصد ها به پایان می رسد. البته توقع بیشتری هم از خود ندارند و همواره به همین میزان مداخله در سیاست راضی اند. اما پس از اعلام تصمیم بلوک چپ به ائتلاف با احزاب سوسیالیست و کمونیست و مشخصاً پس از اعلام اینکه حاضر است از برنامه خروج از یورو چشم پوشی کند، ناگهان همه شروع کردند به تخطئه بلوک چپ و آن را رفورمیست خواندند.

دوم. اسپانیا

اسپانیا نخستین کشور اروپایی بود که از رکود بزرگ آسیب دید (یا دستکم سقوط اقتصادش رسانه ای شد). بحران در اسپانیا هم مانند امریکا از بازار مسکن شروع شد. منتها برخلاف امریکا ترکیدن حباب مسکن به دلیل اعطای وام های مسکن درجه دو (sub-prime mortgage) - که بنا به تعریف بی پشتوانه هستند و به

مصرف کنندگان فقیرتر داده می شوند- اتفاق نیافتاد. وام های درجه دو نقش به مراتب کمتری در اسپانیا بازی کردند. هرچند که وام های مسکن با تضمین های بیش از 120 درصد قیمت ملک به مصرف کنندگان داده شد بی آنکه مصرف کننده نیاز داشته باشد حتی یک سنت بپردازد. نتیجه ی بلافاصله بحران نه فقط بی خانه و آواره شدن مردم که بدهکاری کمرشکن شان هم بود. خلع ید (eviction) مکانیسم عمده بانک ها و مراکز مالی برای کنترل تضمین وام ها و حفظ سرمایه بود و نتیجه آن فقر و فلاکت و بی خانمانی بخش عمده ای از جمعیت. مساله خلع ید و همزمان بیکاری فزاینده (بیش از 11 درصد در سال 2008 که البته همچنان چیزی در حدود 25 درصد است) و به ویژه بیکاری جوانان زیر سی سال (بیش از 50 درصد - امروز نزدیک به 52 درصد) بدل به مشکل اصلی مردم شد و در صدر خواسته های جنبش ایندیگنادوس (Indignados) یا خشمگینان) در سال 2011 قرار گرفت. اینها البته در کنار فساد عمیق سیاسی و اداری به خصوص در دو حزب اصلی (محافظه کار PP و سوسیال دموکرات PSOE)، بدهی بالا (نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی از حدود 40 درصد در سال 2008 به صد درصد در سال 2015 رسیده است)، بیش از بیست درصد جمعیت کشور که زیر خط فقر به سر می برند، ریاضت شدید اقتصادی و البته مساله استقلال ایالت هایی مثل کاتالونیا و باسک عملاً رئیس برنامه های احزاب برای انتخابات پیش رو در بیستم دسامبر را تشکیل می دهند.

چپ رادیکال و انتخابات

ورشکستگی دو حزب اصلی در مواجهه با بحران که در حمایت بی قید و شرط شان از برنامه های ریاضت اقتصادی تحمیل

تروریسم و تجزیه طلبی بدل کند. چپ رادیکال اروپا (عمدتاً تروتسکیست ها مانند SWP بریتانیا) از همان ابتدا البته تکلیف شان را با پودموس روشن کرده بودند و با زدن برجسب هایی مانند پوپولیست و رفورمیست از همان روز نخست با مخالف خوانی آن را رد می کردند. بدون این که ضرورتاً استراتژی آلترناتیوی ارائه بدهند.

جمع بندی

همان طور که در شماره های پیشین بارو و به پیش! اشاره شد، تجربه یونان نشان داد که تنها استراتژی واقعی برای رفع ریاضت اقتصادی پس از بحران 2008، استراتژی سوسیالیستی است. گذر از بحران بدون دست بردن به مالکیت و از آن جا گذر از کاپیتالیسم ممکن نیست. در این میان اما چپ رادیکال اروپا با موضع گیری های صرفاً ایدئولوژیک و بعضاً سکتاریستی نه تنها استراتژی معینی به کارگران ارائه نمی دهد بلکه حتا با شعار های غیرواقعی و برنامه های مبهم مثل خروج کور از یورو، سنگ هم جلوی پای مبارزات شان می اندازد. هروقت هم که با بی اعتنایی کارگران مواجه می شود آن ها را نادان و گول خورده و تحت تاثیر ایدئولوژی حاکم می خواند.

یادداشت ها:

<http://www.telegraph.co.uk/finance/economics/11949701/AEP-Eurozone-crosses-Rubicon-as-Portugals-anti-euro-Left-banned-from-power.html> (accessed 19/11/15)

<http://www.tradingeconomics.com/>

بقیه در صفحه ۴

رشد پودموس به عنوان حزب خواهر سیریزا در یونان و در اروپا (به خصوص در انتخابات سال گذشته پارلمان اروپا) واکنشی بود به امید شهروندان و کارگران اروپایی به تشکیل جبهه قدرتمند چپ در مبارزه با ریاضت اقتصادی. اما با گردش صد و هشتاد درجه ای سیریزا به راست محبوبیت پودموس هم به شدت کاهش پیدا کرد. در اغلب نظرسنجی ها محبوبیت پودموس در چندماهه نخست تاسیس اش به سرعت بسیار در حال رشد بود. آن قدر که از حدود 8 درصد در می 2014 به بیش از 20 درصد در اکتبر همان سال رسید. محبوبیت پودموس تا پایان سال 2014 حتا به حدود سی درصد می رسید که آن را بدل به بزرگ ترین حزب کشور می کرد. این رشد اما دیری نپایید و از حوالی ژوئیه 2015 و درست پس از فرارندم سیریزا و چرخش ناگهانی اش شاهد سقوط آزاد محبوبیت پودموس تا چیزی در حدود 13 درصد هستیم که به سختی آن را به رتبه چهارم می رساند. و این درست در شرایطی است که جناح راست با تجدید قوا که در حزب جوان و تازه تاسیس اش یعنی حزب شهروندان (Ciudadanos) یا C's) متجلی است به احتمال زیاد پیروز انتخابات خواهد بود. البته وضعیت اتحاد مردمی هم چندان رضایت بخش نیست و از چیزی در حدود 10 درصد در میانه های 2013 به حدود 5 درصد سقوط کرده است و این به خصوص مهم است از این جهت که حزب حاکم محافظه کار با فرصت طلبی از حملات پاریس بهره برداری کرده سعی دارد انتخابات را از خواسته های رفاهی و ضد ریاضت اقتصادی منحرف و به فرارندمی علیه

شده از طرف اروپا متبلور است، به خصوص از سال 2012 عرصه را برای تشکیل احزاب جدید فراهم کرد. دو گرایش اصلی چپ رادیکال را در این انتخابات نمایندگی می کنند.

اولی حزب پودموس (Podemos) است. حزبی برآمده از جنبش ایندیگنادوس و متأثر از حزب تروتسکیست (مرتبط با انترناسیونال چهارم) چپ ضد سرمایه داری (Izquierda Anticapitalista)، که در ژانویه 2014 تاسیس شد. پودموس توانست در عرض کمتر از دو سال بیش از 350 هزار نفر عضو بگیرد و از این نظر دومین حزب بزرگ کشور پس از حزب محافظه کار باشد.

و دومی ائتلافی ست تازه تاسیس به نام اتحاد مردمی (Popular Unity) شامل احزاب کوچک جمهوری خواه، سوسیالیست، سبز و نیز ناسیونالیست هایی از ایالت هایی چون کاتالونیا، باسک و کاستیل عمدتاً به رهبری ائتلاف دیگری به نام اتحاد چپ (United Left) که خود عمدتاً زیر نفوذ حزب کمونیست است. با ترکیبی بازسازی شده و بسیار جوان، اتحاد مردمی به وضوح سودای تبدیل شدن به آلترناتیو اصلی چپ در صحنه سیاسی اسپانیا را دارد.

هر دو گرایش تمرکزشان بر متوقف کردن برنامه های ریاضتی، افزایش دستمزد و کاهش بیکاری و از همه مهم تر باز گرداندن خانه های مردم به آن هاست. قضاوت در مورد پودموس اما در این لحظه آسان تر است. چراکه پودموس بر خلاف اتحاد مردمی در این دو ساله نوسانات بیشتری را از سر گذرانده و برنامه هایش برای مردم روشن تر است.

<http://www.bepishtv.com>

سایت تلویزیون به پیش

کانال تلویزیون به پیش در یوتوب http://www.youtube.com/channel/UCYmq7MZK_7NaavWWU3MeIEQ



بقیه "بحران سیاسی در یمن" از ص ۱

portugal/government-debt-to-gdp
(accessed 19/11/15)

http://ec.europa.eu/eurostat/statistics-explained/index.php/Unemployment_statistics
(accessed 19/11/15)

همان.

<http://www.indexmundi.com/g/r.aspx?v=69> (accessed 19/11/15)

<http://www.esquerda.net/en/artigo/what-will-happen-after-weekends-agreement-between-socialists-left-bloc-and-communists/39510>
(accessed 19/11/15)

http://ec.europa.eu/eurostat/statistics-explained/index.php/Unemployment_statistics
(accessed 19/11/15)

همان.

آنچنان که برای مثال بدنه حزب محافظه کار و البته نیروهای امنیتی و حتا بخش عمده ای از دستگاه قضایی همچنان همان بدنه حکومت فالانژیستی فرانکو ست. این نکته از این جهت مهم است که برای سال ها جو سکوت و ترس، بر زخم های دوران فرانکو حاکم بود. پرونده ای که تنها در سال 2008 توسط قاضی بالتازار گارزون (Baltasar Garzón) تحت عنوان جنایت علیه بشریت باز شد، هنوز به جایی نرسیده است و حتا عضویت گارزون هم در دادگاه جنایی در سال 2010 به دلیل سیاسی کردن مسایل حقوقی لغو شد. او سپس در سال 2012، به حکم دادگاه عالی اسپانیا به مدت 11 سال محکوم به انفصال از خدمات قضایی شد.

<http://www.tradingeconomics.com/spain/government-debt-to-gdp>
(accessed 19/11/15)

و

<http://www.bloomberg.com/news/articles/2014-09-30/spain-to-borrow-305-billion-in-2015-as-debt-reaches-100-of-gdp> (accessed 19/11/15)

<http://www.indexmundi.com/g/r.aspx?c=sp&v=69> (accessed 19/11/15)

بقیه "سهیم رژیم اسلامی در ... از ص ۱

روز افزون از اعضا و فرماندهان سپاه پاسداران در کنار ارتش سوریه، به ابعاد گسترده دخالت خود در کشتار مردم سوریه و حفظ رژیم بشار اسد، مباحث می کنند. رژیم اسلامی سرمایه، یکی از ستونهای اصلی ارتجاع در منطقه است و با هر اندازه آزادیخواهی و جنبش های کارگری و مردمی دشمنی دارد. دست رژیم اسلامی نه فقط به خون مردم ایران آغشته است و نه تنها مسبب آوارگی میلیونها ایرانی شده، بلکه در سرکوب و اختناق، کشتار، خانه خرابی و آوارگی مردم و ویرانی سوریه نیز سهیم است. جنبش کارگری، نیروهای مترقی و آزادیخواه در ایران خود را همدرد مردم سوریه می دانند و رژیم بشار اسد و رژیم اسلامی ایران و آدمکشان اسلامی داعش را بعنوان مسببان رنج و محنت و کشتار و آوارگی مردم سوریه محکوم می کنند. مبارزه کارگران و مردم ایران علیه رژیم اسلامی برای آزادی و رفاه، در عین حال پایان دادن به عمر یکی از پایه های ارتجاع و استبداد در منطقه نیز هست. مقامات نظامی ایران نیز با دادن کشته های

بقیه "آرایش جدید در..." از ص ۱

اما تضادهای بلوک های کابینالیستی به همین ها خلاصه نمی شوند. در خاور میانه بلوک های قدرت دیگری شکل گرفته اند که در عین حال که به غرب نزدیک هستند نافرمانی هایی در راستای تبدیل شدن به قدرت منطقه ای دارند. عربستان و ترکیه از این جمله اند.

خاور میانه تبلور اوج تضادهای جهانی و منطقه ای است. جنگ داخلی در سوریه و سپس در عراق منافع روسیه و جمهوری اسلامی را به خطر انداخت. از یک سو حضور نظامی آمریکا و متحدین منطقه ای و از سوی دیگر تلاش جمهوری اسلامی برای افزایش قدرت نظامی اش در سوریه و عراق به شدت جنگ افزوده است. منافع غرب در ادامه بحران تا فراهم شدن تضمین قدرت سیاسی در این دو کشور است و لذا بیش از آنکه مبارزه اش با داعش برای نابودی آن باشد برای مهار و ادامه ی فاجعه ی انسانی است. حمایت های همه جانبه ی جمهوری اسلامی از حکومت اسد و بسیج هزاران شیعه عراق هنوز راه به جایی نبرده است و حکومت اسد تا دو ماه قبل و تا قبل از اعزام نیروی هوایی روسیه، بخش های بیشتری از سوریه را از دست داد. هر چند حدود 65 درصد مردم در مناطق تحت نفوذ دولت اسد زندگی می کنند و یا به آنجا کوچ کرده اند اما دولت اسد تنها بر یک چهارم خاک سوریه تسلط داشت. تحلیل رفتن ارتش سوریه در چند ماه گذشته بیشتر آشکار گردید و اسد علنا اظهار داشت که ارتش سوریه با کمبود نیروی انسانی مواجه است. استراتژی غرب برای زدن داعش عملا به بعد از سرنگونی اسد لینک بود و در حملات هوایی سوریه نقش جدی ایفا نمی کردند.

در این رابطه تحولاتی رفتاری در جبهه ی مدافعان حکومت اسد شکل گرفت. روسیه که تنها پایگاه و تنها متحدش در خاور میانه را در آستانه نابودی می دید استراتژی جدیدی را در دستور کار قرار داد. البته مسئله تغییر رفتار روسیه تنها به سوریه خلاصه نمی شود. پس از توافق هسته ای 1+5 با جمهوری اسلامی موانع همکاری بیشتر روسیه با ایران از میان برداشته شد. روسیه تلاش می کند با توجه به تشدید تضادهایش با غرب و ضرباتی که به اقتصاد روسیه وارد شده و ضعفش در مواجهه با قدرت اقتصادی و نظامی غرب، متحدینی در سطح جهانی و منطقه ای برای خود دست و پا کند. در مقیاس جهانی تلاش روسیه برای نزدیکی بیشتر به چین است. هر چند چین متحدی مشروط و موردی است و همانطور که گفته شد موضع بینابینی دارد، اما به هر شکل می تواند تا حدودی ضعف اقتصادی روسیه را در مقابل غرب جبران نماید. چین به عنوان یک کشور امپریالیستی بزرگ

کار قدرت های غربی است. جمهوری اسلامی نیز که پس از جنگ با عراق راه قدرت منطقه ای شدن را طی کرد یکی از کانون های مورد هدف غرب است.

سوار شدن بر موج جنبش توده ای در دستور کار همه ی طرف های متخاصم است. غرب با مکانیزم های دموکراسی و حقوق بشری، امکانات بیشتر، متحدین بیشتر و قدرت نظامی برتر، امید پیروزی در میدان نبرد را دارد. نمونه ی اکراین و ائتلاف منطقه ای علیه داعش از این جمله است. حکومت جدید اکراین در پی موج نارضایتی از دولت متمرکز به روسیه بر سر کار آمد و به جز کریمه که به روسیه پیوست، اکنون فقط بخش کوچکی از شرق اکراین تحت نفوذ روسیه است و در حالت بحرانی و جنگی بلاتکلیف مانده است. در واقع اکراین بین روسیه و غرب تقسیم شد و غرب موفق به بلعیدن بخش بیشتری از این کیک شد.

طی یک سال گذشته شاهد تشدید تضادهای کابینالیسم غرب با روسیه هستیم به طوری که روسیه از جمع هشت کشور صنعتی بیرون رانده شد. تحریم های اقتصادی غرب ضربه ای بر اقتصاد روسیه وارد کرد که حدود سی درصد ارزش پول روسیه را کاهش داد.

هر چند چین نیز در شرق آسیا در دریای پاسیفیک با آمریکا سرشاخ شده و در پی اختلاف بر سر جزایری با ژاپن، فیلیپین و ویتنام، آن ها را به اشغال خود در آورد و این امر در روابطش با آمریکا تاثیر گذاشت، اما موضعی به مراتب محتاطانه تر در رابطه با غرب دارد. اقتصاد چین در مقایسه با روسیه بسیار متفاوت است. تولیدات چین در جهان بسیار بیشتر و متنوعتر از روسیه است و در دنیای غرب نیز بازار وسیعی برای کالاهای چینی وجود دارد و لذا چین تلاش دارد تا این موقعیت را حفظ کند و البته موقعیت جهانی و منطقه ایش را نیز در نظر دارد. به همین دلیل بیشتر سیاست بینابینی و محتاطانه با غرب را پیش گرفته است. در جریان مذاکرات اتمی 1+5 با جمهوری اسلامی هم، چین چنین سیاستی داشت. موضع بینابینی گرفتن و یکی به میخ و یکی به نعل زدن، بیشتر می تواند منافع چین را در این دوره تامین کند. چرا که مناسبات نزدیکی هم با روسیه دارد و هم با غرب و از این هر دو بهره می برد. ظهور بحران اقتصادی در چین و کاهش سی درصدی ارزش سهام، چین را در موضع محافظه کارانه ی بیشتری در برخورد با غرب قرار می دهد. اگر اقتصاد روسیه فقط بر دو محور صادرات نفت و تسلیحات قرار دارد در عوض تنوع کالاهای چینی قابل شمارش نیست.

بقیه "آرایش جدید در..." از ص ۵

روسیه در سوریه ایجاد دولتی تلفیق شده از منافع غرب و روسیه و ایران است که البته منافع جمهوری اسلامی و روسیه دست بالا داشته و تضمین گردد. به هر شکل اکنون نوبت بازی غرب در میدان سوریه است تا در مقابل دکترین روسیه و جمهوری اسلامی راه حل خود را نشان دهد. ائتلاف جدید شکل گرفته که حکومت عراق را هم تا حدودی همراه کرده دور جدیدی از بحران و کشمکش های جهانی و منطقه ایست. اکنون تا حدود زیادی آشکار شده که غرب با ائتلافی متشکل از شصت کشور قصد نابودی سریع داعش و پایان دادن به جنگ داخلی عراق و سوریه را ندارند و با ادامه فاجعه ی انسانی به دنبال تحقق منافع و قدرت گیری جریانات سیاسی تامین کننده منافع خود هستند. حال حرکت غافلگیر کننده روسیه در صفحه ی شطرنج سوریه غرب را بر سر دوراهی تغییر یا ادامه دکترین خود قرار داده است. حملات هوایی سنگین به همراه شلیک بیست و چهار موشک کروز از دریای خزر به مناطق مخالفان دولت اسد، بیشتر قدرت نمایی روسیه در مقابل غرب در سوریه است.

فاجعه ی انسانی در سوریه همچنان دستخوش اختلاف قدرت های جهانی و منطقه است که اکنون وارد مرحله ای دیگر گردیده است. فراموش نکنیم که جمهوری اسلامی یکی از بانیان فجاج و کشتار در سوریه و به طور کلی در منطقه است. با سرکوب وحشیانه اسد در سوریه به حمایت ایران بود که جنگ داخلی براه افتاد و اساسا با شکل گیری گروه های ارتجاعی شیعه توسط جمهوری اسلامی، منطقه رو به جنگ و خونریزی رفت. در جریان کشاکش قدرت ها امپریالیستی و منطقه ای، گردهای شمال سوریه موقعیت خود را تثبیت کرده و بیشتر نوار مرزی را تحت کنترل خود دارند.

در میانه ی این کشاکش قدرت تنها در این منطقه بود که مردم توانستند عملا راه حلی از خود داشته باشند. اما اینکه راهکار آنها برای ادامه ی زندگی و اقتصاد چیست هنوز در هاله ای از ابهام قرار دارد. دست آوردهای آنها تا همینجا بسیار است و آزادی های سیاسی و اجتماعی تضمین شده اند. حقوق زنان و ملیت ها کاملا به رسمیت شناخته شده است و همه ی اینها فعلا منافع حداقلی را برای مردم تامین می کند. اما اکنون شرایط جنگی است و نمی توان برای همیشه اقتصاد را بر پایه ی شرایط جنگی گذاشت. آنها چه برنامه ای برای آینده دارند؟ گردهای سوریه و "پ ک ک" با راه حل جنگ مردمی و عدم اتکا بر قدرت های منطقه ای قدرتمند شد و در کردستان عراق با نجات جان بسیاری از مردم شنگال پایگاهی یافت. در کوه های قندیل نیز که از

و قدرتمند در جهان در دکترین روسیه، حداقل می تواند متحدی نسبی باشد. همکاری وسیع روسیه و چین در پیمان اقتصادی شانگهای به همراه تعدادی دیگر از کشورها نقش این دو کشور را در معادلات اقتصادی جهانی بیشتر می کند.

روسیه در منطقه استراتژیک، اقتصادی و سیاسی خاور میانه بیشتر با جمهوری اسلامی نزدیک و هماهنگ خواهد شد. هر دو دولت در مواجهه با غرب در خاور میانه در موضع مشترک قرار دارند و تمام تلاش ها و هزینه های جمهوری اسلامی در چند سال گذشته، توانسته او را به عنوان یک قدرت منطقه ای حفظ کند اما هزینه سنگینی برای آن می پردازد و درگیر در چند جبهه است. جمهوری اسلامی تلاش دارد تا با اتحاد با روسیه موقعیتش را در منطقه تقویت کند. بنا براین استراتژی نزدیکی و همکاری بیشتر روسیه و جمهوری اسلامی منافع آنها را بیشتر به هم نزدیک می کند. دیدارهای سران سپاه با سران دولت روسیه و سپس ایجاد پایگاه نظامی هوایی در استان لاذقیه سوریه و ارسال تسلیحات جدید و جنگنده ها به سوریه از طریق دالان هوایی ایران و عراق و شروع حملات هوایی به مخالفان اسد، غرب را در موقعیتی جدید قرار داد. چند صد نفر از نیروهای جمهوری اسلامی نیز در یک ماه گذشته به سوریه اعزام شدند که در صفوف حزب الله لبنان و ارتش اسد در سوریه می جنگند. بنابر این معادلات نظامی که چشم انداز سرنوشتی حکومت اسد را ترسیم می کرد حداقل فعلا منتفی است. همه ی این تحولات در کمتر از یک ماه اتفاق افتاد و جبهه مدافعان دولت اسد تلاش کردند غرب را غافلگیر و در مقابل عمل انجام شده قرار دهند. طبیعتا تسلیحات روسی ارتش زمینی سوریه را نیز تقویت کرده و در موضع تعرض قرار داده است. تغییر معادلات نظامی توسط روسیه و با همکاری جمهوری اسلامی می تواند استراتژی تغییر موضع غرب را در مقابل حکومت اسد دنبال کند. هم اکنون در بین اروپاییان این اتفاق افتاده و نظرات متفاوتی وجود دارد که هنوز به سیاست واحدی در اتحادیه اروپا تبدیل نشده است. آلمان و فرانسه معتقدند حکومت اسد می تواند بخشی از راه حل خروج از بحران و در واقع حکومت آینده باشد و ممکن است این موضع تحت تاثیر سیل مهاجرتی که به اروپا سرازیر شده اند و چشم انداز پایانی بر آن نیست و جنایاتی که در فرانسه انجام شد، قرار داشته باشد. بحران دامان آنها را نیز گرفته و می تواند در این کشورها معادلات سیاسی و اجتماعی را تحت تاثیر قرار دهد. اما انگلیس به همراه آمریکا هنوز بر رفتن اسد تاکید دارند. دکترین

شدیدی را به همراه داشت و اعتصاب دو روزه وسیع از طرف سندیکاهای کارگری و صنفی و تظاهرات هزاران نفری علیه حکومت اردوغان صحنه ی سیاسی ترکیه را بار دیگر تغییر داده، اما به هر شکل تاکتیک غلط عملیات نظامی در ترکیه به نفع حکومت اردوغان تمام شد و در نهایت حزب عدالت برنده انتخابات بود. با این حال، حکومت اردوغان دیگر همانند گذشته نمی تواند "آرامش" را برقرار سازد و ترکیه را از تلاطمات سیاسی دور کند.

در منطقه اقلیم کردستان عراق که دولت بارزانی تا چند سال پیش خدایی می کرد و از یکسو با ضعف قدرت دولت مرکزی عراق و از سوی دیگر بر موج توهامات ناسیونالیستی سوار بود و از طریق صادرات مستقل نفت و نزدیکی به دولت ترکیه و گرفتن حق گمرکی کالاهای صادره به عراق از ترکیه ثروت هنگفتی به جیب زدند و شخص مسعود بارزانی و خانواده اش به ثروتمند ترین الیت در عراق تبدیل شد. بر اثر فساد شدید حکومت کاپیتالیستی بارزانی، دو قطبی شدن اقتصاد جامعه به سرعت طی شد. کارگران و کارمندانی که حقوقشان چند ماه به تعویق می افتد شاهد مفت خوران حکومتی هستند که چه در داخل و چه در خارج کشور و غرق در ثروت و تجمل هستند. اعتراضات آرام و پراکنده اینک به موجی از تظاهرات و اعتصابات تبدیل شده است. مردم به جان آمده به دفاتر حزب دمکرات حمله کردند و تا کنون چند نفر از مردم معترض کشته شده اند. از طرف دیگر زمان حکومت دوره ای بارزانی به سر رسیده و قانونا او نمی تواند همچنان بر مسند قدرت بماند. تضادهای حزب دمکرات با دیگر احزاب رقیب نیز بر بحران دامن زده است. همه ی اینها موجد بحران سیاسی بی سابقه ای در کردستان عراق شده است. مردم کردستان عراق علیه قدرتمند ترین حزب این منطقه به میدان آمده اند و طبیعتا دیگر ممکن نیست که این حزب، موقعیت سابق خود را که بر موج توهامات و تعصبات ناسیونالیستی قرار داشت، احیا کند. بحران سیاسی کنونی ضربه ای بزرگ بر ناسیونالیسم در منطقه کردستان است. دولت بارزانی یکی از متحدان مهم برای ترکیه و غرب در عراق است و سرنگونی او می تواند عواقب زیانباری برای آنها به همراه داشته باشد. آنها می دانند که آلترناتیو دیگری برای حکومت اقلیم کردستان که منافع کاپیتالیسم غرب و ترکیه را بر آورده کند وجود ندارد. از یکسو احزاب رقیب - اتحادیه میهنی و گوران که متمایل به جمهوری اسلامی هستند - و از سوی دیگر جنبش اعتراضات

گذشته حضور داشت، تعدادی از مردم منطقه را جذب کرده و محبوبیت یافته تا آنجا که حکومت اقلیم کردستان عراق قادر به بیرون راندن آنها نیست. اما اکنون با تغییر آرایش سیاسی در منطقه و بخصوص در سوریه، غرب به دنبال متحدینی در سوریه است و کردهای سوریه یکی از گزینه ها هستند. چندی پیش با ارسال پنجاه تن سلاح از طریق هوایی و سازمان دادن گروهی از کُردها و مسیحیان همراه با پنجاه تن از کماندوهای آمریکایی، اولین عملیات مشترک با کُردهای سوریه را در اطراف حسکه انجام دادند. اینها چراغ سبز آمریکا به کُردهای سوریه است. در واقع راه حل آمریکایی مساله کُردها، همانند کردستان عراق، برای کردهای سوریه نیز در حال تجویز شدن است. اما نمی توان قضاوت کرد که آیا آنها به این راه حل تن می دهند یا نه؟ روسیه نیز کردهای سوریه را نیروهای تروریست ارزیابی نکرده بنابر این آنها از حملات هوایی روسیه و حملات زمینی ارتش سوریه مصون هستند. آنها نیز به نوبه ی خود تلاش دارند تا کُردها را به طرف خود بکشند. هر چند تنها شرط انقلابی بودن آنها مستقل ماندن نیست و پارامترهای دیگری نیز برای انقلابی عمل کردن ضروری است، اما پیش شرط انقلابی بودن برای آنها مستقل ماندن است. از سویی دیگر آنها زیر تیغ ترکیه هستند و دولت اردوغان اعلام کرد که اجازه نخواهد داد دولت مستقل کرد در سوریه ایجاد شود. به هر شکل مجموع این معادلات، آنها را بر سر دوراهی انتخاب استقلال و یا به زیر پرچم قدرت ها رفتن قرار داده است. در صورت انتخاب گزینه دوم، سیاست رادیکال آنها به قهقرا خواهد رفت. به هر حال، در این شرایط، جنگ با دولت ترکیه ضربات سنگینی به آنها وارد کرده است. آنها هر روزه به سبب بمباران هوایی جنگنده های ترکیه در کردستان عراق و ترکیه متحمل تلفات زیادی می شوند. وضعیت سیاسی و اجتماعی ترکیه همانند سوریه نیست و عدم درک این واقعیت، لطمات جدی بر این جریان وارد کرده که همچنان ادامه دارد. راه حل ها و مبارزات سیاسی کم رنگ شده و به حاشیه رفته است و جای خود را به عملیات محدود و پراکنده نظامی داده است. تغییر سیاست "پ ک ک" به نفع دولت ترکیه تمام شد که در شرایط کاهش اعتراضات سیاسی و با تکیه به برتری نظامی اش، به سرکوب "پ ک ک" اقدام کرده است. هر چند اکنون شرایط دستخوش تغییرات دیگری شده است و اعلام آتش بس یکطرفه از جانب پ ک ک برای انتخابات و پس از آن انفجار درمیتینگ کارگران و نیروهای خواهان صلح با کردها در آنکارا و کشته شدن بیش از یکصد نفر و زخمی شدن چهارصد نفر اعتراضات

بقیه "آرایش جدید در..." از ص ۷

آنکه اکنون آشکار شده که دولت اردوغان دستش به خون مردم ترکیه آغشته است و اکنون فقط در مقابل مبارزان گُرد قرار ندارد بلکه کارگران و فعالان چپ طیف وسیعی از مبارزان علیه حکومت اردوغان هستند. درگیری های نظامی و بمب گذاری ها باعث شد تا طیف زیادی تصور کنند که فقط یک دولت متمرکز می تواند نظم و امنیت را تامین کند. هر چه آتش مبارزات کارگری و مردمی بیشتر افزایش یابد و گرایش به راه حل های غیر توده ای کاهش یابد هم طیف وسیعتری از مردم وارد صحنه ی مبارزه علیه حکومت خواهند شد و هم رادیکالیسم جنبش در ترکیه افزایش خواهد یافت. با آنکه حزب "عدالت و توسعه" در انتخابات پیروز شد اما شرایط در ترکیه همچنان بحرانی است. اعتراضات کارگری و مردمی می توانند برگ جدیدی در تاریخ ترکیه باشند. بحران سیاسی در ترکیه، کردستان عراق و سوریه بر یکدیگر تأثیر می گذارند و می توانند معادلات سیاسی و بالانس قدرت را دستخوش تغییر کنند. جامعه ی چند قطبی ترکیه را نمی توان به دوران یک دهه پیش باز گرداند.

در دیگر مناطق نیز ما شاهد شکل گیری جنبش های اعتراضی و مستقل هستیم. در چند ماه گذشته مردم عراق در اعتراض به فساد حکومتی چندین تظاهرات در شهرهای مختلف برگزار کردند و شعار "لا شیعه، لا سنی" سردادند. تشکل های کارگری در این تجمعات فعال بودند. در افغانستان نیز اعتراضات به حکومت و فساد آن افزایش یافته است. نقش زنان در اعتراضات بیشتر شده و نطفه های تشکل کارگری بسته شده است.

تأثیر کشمکش های منطقه ای در ایران

جمهوری اسلامی نیز که اکنون در سوریه و عراق در جهت تقویت متحدینش عملاً درگیر جنگ است و به نوبه ی خود در فاجعه ی انسانی که در سوریه و عراق رخ داده، مقصر است و حتی سردارانی چون حسین همدانی جلا(2) را قربانی کرده، خوب می داند که در داخل کشور موقعیت منزلی دارد. بحران اقتصادی زندگی کارگران و مردم را بیش از پیش تحت فشار قرار داده و مهار نارضایتی ها فقط با استبداد ممکن بوده است. جنبش کارگری و مبارزات مردم ایران بر خلاف بسیاری از کشورهای منطقه سال هاست که جریان دارد و همواره مثل آتش زیر خاکستر بوده است. جنگ در خاورمیانه ظاهراً در ایران جریان ندارد اما جمهوری اسلامی عملاً هزینه سنگینی برای آن می پردازد.

کارگران و مردم که ممکن است قطب انقلابی و مردمی ایجاد نماید که منافع آنها را به خطر می اندازد. کردستان عراق اکنون در مرحله ای جدید قرار گرفته است. تشکل های کارگری در کردستان عراق اکنون در موقعیتی دیگر قرار دارند. اینکه آنها تا چه حد بتوانند از این بحران استفاده کنند قابل پیش بینی نیست اما یقیناً تحولات دیگری در صحنه ی سیاست کردستان عراق روی خواهد داد که به سود جریانات ناسیونالیست نخواهد بود. تنش ها در کردستان فقط به جدال بین مردم و حکومت محدود نیست بلکه اختلاف بین بالایی ها نیز شدت گرفته است. با پایان یافتن دوره ی زمامداری بارزانی و فشار احزاب رقیب، تنش ها بیشتر شده تا آنجا که رییس پارلمان کردستان که از احزاب رقیب است نه تنها توسط نیروهای حزب دمکرات به پارلمان راه داده نشد بلکه از ورودش به اربیل نیز ممانعت گردید!

در ایجاد کشاکش های منطقه ای و کشتار و بی خانمان سازی مردم و رقم زدن فجایع انسانی و برآمد جریانات قرون وسطایی مثل داعش، همه ی امپریالیست ها و قدرت های منطقه ای شریک جرم هستند. اما در شکاف جنگ های منطقه ای کنونی، کارگران و مردم کم کم راه خود را از حکومت ها جدا می کنند. نمونه دیگر آن ترکیه است. پیشروی چپ و نزدیکی جریانات گُرد به دیگر جریانات چپ، قدرتمند شدن آنها و افزایش مخالفت با سیاست های دولت ترکیه در منطقه و بویژه در ارتباط با سرکوب گُردها باعث گردیده بحران سیاسی در ترکیه افزایش یابد. بعد از انفجار در سروج و کشتار جوانان سوسیالیستی که می خواستند به کوبانی بروند تا به بازسازی آن کمک کنند و اکنون با انفجار بمب در میتینگ جریانات چپ و تشکل های کارگری در آنکارا که باعث کشته شدن بیش از یکصد نفر شد موجی از خشم و اعتراض ترکیه را فرا گرفته است. ظاهراً انفجار در تجمعات جریانات چپ و آزادی خواه در ادامه سیاست جدید سرکوب دولت اردوغان است که از طریق "میت" سازمان امنیت ترکیه، به اجرا گذاشته می شود. پس از یک دوره سکوت نسبی، اکنون شاهد واکنش های جدیدی هستیم. اعلام اعتصاب سراسری از طرف تشکل های بزرگ کارگری دیسک و کیسک و اتحادیه معلمان و مهندسان و دیگر تشکل های صنفی، موجی اعتراضی است که طبقه کارگر و مردم را به میدان آورده است. جبران خطای "پ ک ک" و اعلام آتش بس یک جانبه از طرف "پ ک ک" میدان را برای مبارزات سیاسی کمی باز کرد اما به هر شکل دولت اردوغان از فضای نظامی و درگیری ها بهره بسیاری برد. با

نسبت به گذشته رسیده است. در این قطب بندی های جدید، دولت عراق نیز حاضر به همکاری هایی با ائتلاف روسیه، جمهوری اسلامی و حکومت اسد شد.

همانطور که گفته شد، ائتلاف جدید در سوریه باعث تغییر توازن قوای نظامی شده و حمله هوایی سنگین روسیه به مواضع مخالفین و حضور نیروهای سپاه پاسداران و نقش پر رنگ حزب الله لبنان و حتی چند گردان از شیعیان عراق با سازماندهی جمهوری اسلامی توازن قوای نظامی را تغییر داده و ارتش اسد در حال پیشروی است. تشدید جنگ بار دیگر باعث افزایش قربانیان، آوارگی بیشتر مردم و خسارات بیشتر شده است. عربستان، ترکیه و دول غربی نیز به تحرک افتاده اند تا اپوزیسیون اسد را تقویت کنند. تاثیر تحولات منطقه ای در ایران، افزایش هزینه های جنگ، کاهش صادرات به عراق و از همه مهمتر کاهش قیمت نفت باعث شده تا بر شدت بحران ساختاری افزوده شود. رکود سنگین حاکم بر اقتصاد ایران که طی چند سال گذشته به دلیل تحریم های اقتصادی ایجاد شد با بر طرف شدن تحریم ها از بین نرفته و تلاش حکومت برای خروج از رکود- فروش اوراق اعتباری- تنها باعث افزایش تورم می گردد و تحت فشار دیگر عوامل ذکر شده، این تلاش ها تاثیر ناچیزی در رفع رکود خواهد داشت. رکود و تورم همچنان دو مشخصه ی اقتصاد سال آینده خواهند بود. اعتصابات و مبارزات طبقه کارگر که موقعیت اقتصادی اش چند برابر زیر خط فقر است ادامه خواهد یافت و جمهوری اسلامی همانند همیشه، راه حلی به جز سرکوب ندارد. وضعیت اقتصادی بحرانی کنونی که جمهوری اسلامی راه حل بالفعلی برای آن ندارد انگیزه حاکمان را برای تثبیت قدرت منطقه ای و پیروزی در جنگ های منطقه ای عراق، سوریه، یمن و ... را دو چندان می کند تا از این راه بازارهای جدیدی بدست بیآورند و بتوانند بالقوه به "نان و نوایی" برسند و اقتصاد بحرانی را نجات دهند. واضح است که به موازات آن، قیمت و میزان صادرات نفت نیز اهمیت بسزایی پیدا می کند. به همین دلیل است که جمهوری اسلامی به هر قیمتی تلاش دارد تا با رفع تحریم ها صادرات را افزایش دهد. اما در مورد قیمت نفت چشم اندازی نزدیکی برای بهبود آن دیده نمی شود.

مبارزات کارگری در اوضاع کنونی؛ مخفی یا علنی؟

گفتیم که بحران اقتصاد ایران که از ابتدای دهه ی هشتاد و با

امید جمهوری اسلامی برای تبدیل شدن به قدرت اتمی هم تحت فشار تحریم های غرب شکست خورد و نتوانست با تبدیل شدن به یک قدرت اتمی، قدرت منطقه ای خود را تثبیت نماید. امتیازات اقتصادی-آزاد شدن پول های بلوکه شده- به چند دلیل در اقتصاد ایران رونقی ایجاد نکرده و نخواهد کرد. اول اینکه فساد حکومتی چنان شدید است که مانع صرف پولی برای اصلاحات و خدمات می گردد. دوم اینکه پول های بلوکه شده به تدریج وبه مرور زمان آزاد خواهند شد و سوم این که فروش نفت ایران اکنون زیر یک میلیون بشکه است و با قیمت ارزان نفت و مازاد تولید اوپک موقعیت جدیدی برای جمهوری اسلامی وجود ندارد. از سوی دیگر در حال حاضر منافع اقتصادی حاصل از عراق و سوریه برای جمهوری اسلامی بسیار کاهش یافته و حتی با در نظر گرفتن هزینه ی ساپورت متحدینش در این دو کشور و نیز در یمن، منفی هم شده است. رکود اقتصادی همچنان ادامه دارد و اقتصاددانان ایران پیش بینی می کنند که شاید سال آینده رشد اقتصادی صفر یا یک درصد مثبت بشود. بنابر این تغییر قابل توجهی در اقتصاد ایران برای بهبود وضعیت مشاهده نمی شود. از سوی دیگر هر چند جمهوری اسلامی با تمام نیرو تلاش کرده همچنان قدرت منطقه ای خویش را حفظ کند و در چند جبهه درگیر است اما همه ی جنگ های منطقه ای موجود برای جمهوری اسلامی هزینه داشته اند. اتحاد جمهوری اسلامی با روسیه تاکتیک جدید برای تقویت قدرت منطقه ای جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی نیز فهمیده که برای حفظ موقعیت منطقه ای خود نیاز به متحدی قدرتمند دارد. روسیه نیز که در سوریه با جمهوری اسلامی منافع مشترکی دارد، در جبهه مشترکی با جمهوری اسلامی قرار گرفته است. جمهوری اسلامی هم در عرصه اقتصادی و هم در منطقه تحت فشار قرار دارد اما از جنبه ی سیاسی با حضور بیشتر در عراق و سازماندهی حشدی ها و حضور علنی سپاه قدس در عراق و سوریه و بیشتر شدن نقش حزب الله لبنان پیشروی هایی هم کرده است. جمهوری اسلامی با تمام توان و با پرداخت هزینه های زیاد نفوذ خود را افزایش داده و در جنگ های داخلی دو کشور سوریه و عراق نقش ایفا می کند به امید اینکه در آینده بتواند منافع اقتصادیش را تامین کند. حضور جمهوری اسلامی در سوریه و عراق، دیگر علنی شده و سپاه قدس و بسیجی ها به وضوح در این دو کشور حضور دارند. دست داشتن جمهوری اسلامی در جنایات و جنگ های منطقه ای اکنون آشکار تر گردیده است. با ادامه جنگ یمن، قطب بندی در منطقه بیشتر شده و ائتلاف جمهوری اسلامی و عربستان نیز به بالاترین حد خود

بقیه "آرایش جدید در..." از ص ۹

اجازه رودرویی مستقیم سیاسی طبقه کارگر را با رژیم دیکتاتوری عریان را نمی دهد، اساس تشکل های طبقاتی کارگران و ارگان های رهبری مبارزات طبقه کارگر باید مخفی باشند. تجربه ناموفق بیست سال شعار فعالیت علنی برخی از فعالین بازداشت ها، تهدیدها، محکومیت های سنگین، اخراج ها دست آوردهای ناچیزی در مقایسه با این هزینه ها در پی داشته باید ضرورت تشکل های مخفی پایدار را در شرایط دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته ی حاکم بر ایران آموخته باشد. لذا مهمترین وظیفه ی بخش پیشرو و آگاه کارگری در اوضاع کنونی ایجاد و توسعه ی کمیته های مخفی کارخانه، کمیته های هماهنگی رشته های تولید و کمیته های مخفی هماهنگی کارگران خواهد بود. (۱)

"اقلیت" ابتدا می گوید از تمام امکانات مخفی و علنی برای ارتقاء سطح سازماندهی باید استفاده کرد اما بلافاصله بیست سال فعالیت علنی کارگران را نا موفق ارزیابی می کند و در نهایت به دلیل بازداشت ها و سرکوب ها نتیجه می گیرد که دست آوردهای ناچیز در مقابل هزینه ها ارزش این نوع فعالیت را ندارد و وظیفه ی همه ی پیشروان و آگاهان کارگری ایجاد کمیته های مخفی به اشکل مختلف است.

مبارزات علنی کارگران در این دوره از مقطع سال ۸۳ آغاز شد که حدود یازده سال می شود و نه بیست سال. در همین مدت مبارزات علنی و نیمه علنی کارگران با تمام سرکوب ها و تهاجم های حکومت دست آوردهای بزرگی داشته است. ایجاد دو سندیکای کارگری که در همین شرایط سرکوب هم خود را حفظ کرده و با ارتقاء جنبش طبیعتاً کارگران حول همان تشکل ها گرد خواهند آمد و سازماندهی خواهند شد. کارگران در تمام این سال ها نیز کار مخفی و علنی را تلفیق کرده اند و با توجه به شرایط می دانند کدام رویکرد مناسب است. اما بخش فعالیت علنی کارگران در دوازده سال گذشته تنها به ایجاد دو سندیکای کارگری خلاصه نشده است. فعالین کارگری نیز خود را به شکل علنی سازماندهی کردند و با وجود تمام فشارها و سرکوب ها نه تنها پایدار ماندند بلکه طیف بیشتری از کارگران و بخصوص نسل جوان را جذب کردند. چهره های علنی جنبش از جمله ی دیگر دست آوردهای کارگری است. اکنون حرف های آنها به واسطه ی علنی بودن به گوش بسیاری از کارگران و دیگر مردم می رسد. اینکه کارگران سخنگویان علنی داشته باشد یکی از بزرگترین دست آوردها برای کارگران است. حتی اگر نمونه ی بالاترین هزینه جنبش کارگری در این دوره را بررسی کنیم- قتل

افزایش روند خصوصی سازی و ورشکستگی تعدادی از کارخانه ها شروع شد با شروع تحریم های اقتصادی در حالت رکود و تورم قرار گرفت و در حال حاضر همان طور که اشاره شد با وجود شروع رفع تحریم ها امکان خروج از آن برای حاکمیت وجود ندارد و یا ناچیز است. عامل عینی مبارزات طبقه کارگر نیز در چند سال گذشته قابل توجه بوده و صدها مورد اعتصاب و اعتراض کارگری در هر سال وجود داشته است. اعتصابات و اعتراضات از سال ۸۳ به بعد بیشتر به شکل علنی شروع شد- نمونه های برگزاری مراسم اول ماه مه سقر و جاده قدیم کرج - و البته همچنان پراکنده و با ضعف های بسیاری روبرو است اما در هر حال پایه عینی فعالیت های کارگری را تقویت و پایدار کرده است. با توجه به گستردگی و تداوم اعتراضات و مبارزات کارگری، عامل عینی برای ادامه ی مبارزات فعالین و رهبران عملی کارگری نه تنها وجود داشته بلکه افزایش نیز یافته است. بر پایه ی این مبارزات حکومت نیز اقدام به سرکوب و کنترل بیشتری کرده است. در چنین شرایطی و پس از به قتل رساندن شاهرخ زمانی در زندان، شایع شد دوره ای دیگر از سرکوب ها همانند دهه ی شصت آغاز شده است و یا اینکه به هر شکل به دلیل مجموع شرایط و تغییر و تحولات، جمهوری اسلامی می تواند به سرکوب فزاینده و نابود کننده ای دست بزند. آیا تغییر و تحولات جهانی، منطقه ای و داخلی چنان تاثیر و موقعیتی ایجاد کرده اند که جمهوری اسلامی بار دیگر همانند دهه شصت بتواند به سرکوب فعالین کارگری و سیاسی بپردازد؟ آیا باید همه ی فعالیت های علنی را تعطیل کرد؟ آیا ما شاهد قتل های زنجیره ای خواهیم بود که در مورد فعالین جنبش کارگری و دیگر فعالین سیاسی انجام خواهد شد؟ برخی معتقدند که فعالیت علنی پیشرفت قابل توجهی نداشته و سرکوب و هزینه های آن زیاد است و در مقابل مبارزات وسیع کارگری حکومت اقدام به تهاجم و سرکوب وسیع کرده است، لذا رجعت به کار مخفی همانند دهه ی شصت و هفتاد را به کارگران توصیه می کنند. در این رابطه سازمان فداییان اقلیت چنین می گوید:

"سازمان ما ضمن تاکید بر اینکه از تمام امکانات مخفی و علنی برای ارتقاء سطح سازماندهی و آگاهی توده ها بهره گرفت، بر این نظر است مادام که مبارزات طبقه کارگر هنوز به آن مرحله از رشد ارتقاء نیافته که بتواند وارد یک درگیری سرتاسری شود، مادام که مبارزه طبقه کارگر در مرحله یک جنگ چریکی با طبقه حاکم است و توازن قوای طبقاتی و تغییر اوضاع سیاسی

بسیار با ارزش و بر خلاف آنچه "اقلیت" می گوید بزرگ هستند. اگر حتی پیشروی جنبش کارگری با همین آهنگ باشد- که البته تغییر شرایط و فشارهای اقتصادی آن را تسریع خواهد کرد- اما باز هم با ایجاد چندین تشکل کارگری دیگر و چهره های کارگری علنی بیشتر و تقویت جناح چپ جنبش کارگری وزنه ی جنبش کارگری سنگین تر خواهد شد.

واقعیت این است که تحولات منطقه ای، چه توافق اتمی و چه افزایش تنش در منطقه و ادامه بحران اقتصادی در داخل، تغییر محسوسی در داخل کشور و موقعیت جمهوری اسلامی ایجاد نخواهد کرد. سرکوب فعالین کارگری و دیگر فعالین سیاسی دستخوش عوامل فعال کننده شدید و یا باز دارنده جدیدی نیستند. اعتراضات کارگری و اعتصابات با تمام پراکندگی و فقدان سازماندهی وجود دارند و چشم اندازی برای پایان آن وجود ندارد. این عامل عینی برای ادامه ی حیات جریانات و فعالین کارگری است. سرکوب فعالین کارگری هر چند بازدارندگی هایی ایجاد می کند اما در یک دهه ی گذشته روشن شده که فعالین و رهبران کارگری جدید به میدان آمده اند و یا حداقل توانسته اند خود را حفظ کنند. جنبش کارگری برخلاف جنبش های دمکراتیک جامعه قوی تر شده و موقعیت خود را بیشتر تثبیت کرده است. منظور این نیست که ضعف ها و سرکوب ها را نادیده بگیریم بلکه موضوع بر سر امکان ادامه فعالیت به شکل فعلی - علنی و نیمه علنی- است. منظور این است که با وجود تمام سرکوب ها آنها خود را به رژیم تحمیل کرده اند. اکنون بخش علنی و نیمه علنی جنبش کارگری واقعیتی انکار ناپذیر در صحنه سیاست ایران است.

این فقط تمایل جمهوری اسلامی به سرکوب نیست که تعیین کننده است بلکه شرایط و موقعیت جنبش کارگری و مردمی طرف دیگر معادله است. کارگرانی که خواهان افزایش دستمزد هستند و دستمزدشان برابر با یک پنجم خط فقر است و یا کارگرانی که با خطر تعطیلی کارخانه مواجه می شوند را نمی توان فقط با سرکوب ساکت کرد. پایگاه مادی فعالین کارگری در این مبارزات است و در نتیجه در چارچوب مبارزات کارگری فعالین کارگری بازتولید خواهند شد. کارگر گرسنه، کارگر بیکار و کارگری که افزایش دستمزد می خواهد را نمی توان همچون چریکی در خانه تیمی دستگیر کرد. این نوع مبارزه سوخت و ساز خاص خود را دارد. مبارزات توده ای کارگری سازماندهی توده ای و علنی و نیمه علنی را می طلبد. اگر در جریان اعتصابات و اعتراضات

شاهرخ زمانی- خود قابل تعمق است. شاهرخ زمانی با فعالیت علنی خود در ایجاد سندیکای نقاشان موثر بود. سپس در ایجاد کمیته پیگیری و در نهایت با وجود اینکه چند سال در زندان بود دهها اطلاعیه و بیانیه علنی منتشر کرد. او موفق شد از طریق فعالیت علنی دهها نفر را تحت تاثیر قرار دهد و باعث جذب آنها به تشکل های کارگری شود. حتی پس از به قتل رسیدن وی مراسم خاک سپاری و سپس چهلم او در شهر تبریز با تجمع بیش از هزار نفر و سر دادن شعار و خواندن اطلاعیه تشکل های کارگری همراه بود. خبر به قتل رسیدن او در رسانه های بین المللی اعلام شد. اگر در شرایط کنونی فعالین جنبش کارگری مورد سرکوب و بازداشت قرار می گیرند در عوض نتیجه ی مبارزه علنی آنها جذب تعداد قابل توجهی از دیگر کارگران به مبارزه متشکل و کارگری بوده و هست. بسیاری از کارگرانی که در این دوره روانه زندان می شوند تحت شرایط علنی و نیمه علنی جذب مبارزه کارگری شده اند.

در واقع پس از انقلاب 57 و ایجاد شوراهای کارگری با شروع موج سرکوب دهه ی شصت و ادامه یافتن آن در فضای جنگ و ترور ها و حاکم شدن بیش از دو دهه سرکوب و خفقان مطلق، هیچ گاه تا بدین حد جنبش کارگری پیشروی نداشته است. با وجود تمام نقاط ضعف و با وجود تمام سرکوب ها جنبش کارگری به شکل علنی و رسمی جای پای خود را محکم کرده و در صحنه مبارزات قرار دارد. تالیف کار مخفی و علنی بیش از هر زمان دیگری نتیجه داده و بخش قابل توجهی از فعالین کارگری از نسل جدید کارگران هستند. واضح است که هنوز راه زیادی باقی است، اما موضوع بر سر این است که آیا فعالین و رهبران عملی جنبش کارگری که در مبارزات کارگران نقش علنی و تاثیر گذار دارند، باید این عرصه از مبارزه را تعطیل کنند؟ اساسا در یک دهه ی گذشته مبارزات کارگران همانطور که "اقلیت" نیز می گوید: "می توان گفت که تقریبا در تمام کارخانه های تولیدی، و موسسات خدماتی مبارزات کارگری در اشکالی علنی و مستقیم رخ داده است." (2)

مبارزات علنی دخالتگری علنی نیز می طلبد. در جریان مبارزات گسترده علنی لازم است رهبران عملی جنبش کارگری نیز حضور مستقیم و تاثیر گذار داشته باشند. نمی شود مبارزات علنی گسترده و تشکل های توده ای کارگری را در پستو ایجاد کرد. مبارزات علنی و گسترده کارگران مکانیزم های علنی فعالین و رهبران عملی کارگری را می طلبد. هر چند پیشروی کارگران در چنین شرایط استبدادی سخت و کند است اما دست آوردهای آن

نقیه "آرپیش جدید در ... از ص ۱۱"

مبارزات کارگری نیز از این تلفیق بهره می برد. هسته ها، کمیته ها و جمع های مخفی کارگری در کنار مبارزات علنی و نیمه علنی از یکدیگر تفکیک ناپذیرند. توازن قوای طبقاتی در دراز مدت تغییر خواهد کرد نه در یک روز و لحظه. به عبارتی دیگر توازن قوا مولفه ای نسبی است. شرایط در یک دهه ی گذشته مشابه دوران دهه ی شصت و هفتاد نیست و واضح است که روزی نیز خواهد رسید که استبداد ضعیف شده و کارگران در مرحله ی انقلابی قرار خواهند گرفت. اما اکنون نه گذشته دهه ی شصت است و نه دوران انقلابی. پس چه باید کرد؟

کجا ایستاده ایم؟

جنبش کارگری چه تاکتیک هایی را باید در دستور کار قرار دهد؟ تلفیق فعالیت علنی و مخفی بر مبنای نسبیت توازن قوای طبقاتی معنا می یابد. در مولفه های عینی و ذهنی جامعه تغییر محسوسی روی نداده تا در نتیجه آن رژیم بتواند تهاجمی مانند دهه شصت انجام دهد. مولفه هایی که بازدارنده سرکوبی نظیر سرکوب دهه ی شصت هستند و مولفه هایی که سرکوب را همچنان پایدار نگهداشته اند، به قوت خود پا برجایند. اما "اقلیت" ظاهرا شرایط را به دو دوره تقسیم می کند: 1- دوران چریکی 2- درگیری سراسری

"اقلیت" می گوید مادام که طبقه کارگر در دوران جنگ چریکی قرار دارد؟! (3). ظاهرا "اقلیت" هنوز در عالم دوران چریکی سیر می کند و حتی اگر دوران چریکی را معادل مبارزه مسلحانه چریکی ندانیم واضح است که سبک سازماندهی و مبارزات طبقه کارگر برای "اقلیت" به مثابه رفتار چریکی از نوع جدا از توده و زیر زمینی است. با چنین تعریف و ادبیات غیر مارکسیستی است که سطح مبارزه طبقاتی نه با درک لنینی در رکود، اعتلا و یا موقعیت انقلابی بلکه با "دوران" جنگ چریکی مقایسه می کند و در نتیجه تاکتیک هایش نیز متناسب با مشی چریکی و جدا از توده برنامه ریزی می شود. بی دلیل نبود که "اقلیت" در دهه ی شصت و در دوران سرکوب، جوخه های رزمی نظامی را سازماندهی کرد و در دوران جنبش مردمی سال 88 در رادیو دمکراسی شورایی به جای آموزش شیوه های سازماندهی توده ای به آموزش ساخت سه راهی و کوکتل مولوتف پرداخت و اکنون هم دوران را با دوران جنگ چریکی برای طبقه کارگر تعریف می کند. بی دلیل نیست که "اقلیت" هنوز خواب های طلائی سیاهکل و مشی چریکی را می بیند و هر ساله در سالگرد

کارگری، رهبران عملی جنبش کارگری فعالیت و حضور علنی و نقش رهبری و تاثیر گذاری وسیع را نداشته باشند، نمی توانند توده کارگران را تحت تاثیر قرار دهند. تصور کنیم در جریان یک اعتصاب کارگری در یک کارخانه، رهبران عملی کارگری خود را مخفی کنند و خود را از مبارزه علنی کارگران به دلیل ضرورت فعالیت مخفی کنار بکشند! واضح است که چنین کارگرانی به سرعت در مبارزات کارگران طرد خواهند شد و نمی توانند به مثابه رهبر عملی کارگران نقش ایفا کنند.

این هم میرهن است که تیغ رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی همچنان برا است و فعالین و رهبران کارگری را نیز مجروح می کند. اما شرایط جمهوری اسلامی همچون دهه ی شصت و هفتاد نیست و تشکل ها و فعالین کارگری برای بقا و پیشروی راهی برای بازگشت به عقب و به زیر زمین رفتن ندارند. فعالین کارگری تلفیق کار مخفی و علنی را بخوبی می شناسند. اما سنگرهای فتح شده با مبارزات علنی را نباید و نمی تواند برای کار مخفی رها کرد. هر چه تعداد چهره های علنی کارگری و تعداد تشکل ها و فعالیت ها و تجمعات و حمایت های کارگری و مردمی بیشتر باشد امکان سرکوب رهبران کارگری برای جمهوری اسلامی کمتر می شود. شاهرخ زمانی با کاراکتر خاص خود -که موضوع این بحث نیست- در زندان به قتل رسید، اما همان مراسم به خاک سپاری و تبلیغات وسیع رسانه ای ضرب شستی بود به جمهوری اسلامی که نشان دهد در مقابل سرکوب فعالین کارگری هزینه هایی وجود خواهد داشت. دو مراسم با شرکت بیش از هزار نفر تحت شرایط امنیتی و سر دادن شعار و بیانیه تشکل های کارگری خود سپر دفاعی است برای جنبش کارگری. نمی توان ان را دست کم گرفت. آنها نمی توانند تمام فعالین کارگری را همچون شاهرخ زمانی به قتل برسانند. هر چه پیوند فعالین کارگری با بدنه طبقه و دیگر مردم بیشتر باشد تاثیر آن بیشتر خواهد بود.

در یک سال گذشته مبارزات معلمان که جدا از مبارزه طبقه کارگر نیست، به نوبه ی خود ضامن تداوم موقعیت جنبش کارگری بود. مبارزات معلمان را صرفا با دستگیری چند تن از رهبران آن نمی توان خاموش کرد. آنها مطالبات اقتصادی مشخصی دارند که رژیم از برآورده کردن آن عاجز است. این مبارزات نیز سوخت و ساز علنی خود را دارد. واضح است که مبارزات کارگری در فراز و نشیب های کنونی و با وجود استبداد حاکم تلفیقی از فعالیت علنی و مخفی را می طلبد و عملا مکانیزم

جمهوری اسلامی تنها با سرکوب تلاش دارد همین موقعیت را حفظ کند در صورتی که عامل عینی بر خلاف این سرکوب ها عمل می کند و عامل ذهنی نیز پیشروی بیشتری خواهد کرد. تاثیر سرکوب های جمهوری اسلامی بیش از آنچه تا کنون انجام داده خواهد بود و کم کم سیر نزولی طی می کند. جمهوری اسلامی دیگر نه تنها سمپاتی در میان کارگران و مردم ندارد بلکه کوهی از خشم و کینه در جامعه متراکم شده و اینجا و آنجا همانطور که "اقلیت" نیز آمار دو سال گذشته ی آن را نوشته، خود را علنا نشان داده اند.

موقعیت منطقه ای جمهوری اسلامی و توافق اتمی با قدرت های جهانی به هیچ درجه ای شرایطی را برای جمهوری اسلامی ایجاد نکرده تا بتواند دوران دهه ی شصت امامشان را احیا کند. وضعیت وخیم اقتصادی و نارضایتی شدید همچنان تداوم خواهد یافت. امروز در جبهه های سوریه دیگر خیل عظیم مردم و سربازان متوهم ایران نیستند که همراه ارتش سوریه می جنگند بلکه رژیم ناچار است مزدوران سپاهی و بسیجی را راهی کند که خبر گشته شدن آنها را در رسانه ها می شنویم.

تحولات منطقه ای و تقلیل گرایی سکولاریستی

اما تاثیر تحولات منطقه ای تنها به این موارد خلاصه نمی شود. در طیف چپ شاهد موضعگیری های متفاوت و شروع مباحثی هستیم که مقتضای مشی سیاسی طبقاتی آنها است. اخیرا بیانیه ای از جانب سه حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری و حکمتیست ها منتشر گردید که قابل تعمق است. آنها کشمکش های منطقه و مقابله با آن را صرفا به حضور جریانات اسلامی و سکولاریسم خلاصه کرده اند. نیروهای جنگ طلب را نمایندگان جریانات صرفا اسلامی قلمداد کرده اند و ماهیت مبارزات و مخالفت ها با آنها را در چارچوب جنبش سکولاریستی می بینند. در قسمتی از این بیانیه چنین می خوانیم:

"در چنین شرایطی ما امضا کنندگان این بیانیه عزم خود را برای مقابله فعال با نیروها و دولت های اسلامی و نظام حاکم بر این کشورها و حمایت و تقویت مبارزات توده های مردم منطقه اعلام

سپاهکل و در دفاع و در وصف و تعریف مشی چریکی مقاله، بیانیه و مصاحبه ارائه می دهد. واقعیت این است که مکانیزم مبارزه ی کارگران تابع قانونمندی های علمی دیالکتیکی بوده و به مثابه مبارزه طبقاتی جاری است و نه تنها با تفکر چریکی هیچ همسویی ندارد بلکه نقطه مقابل آن است.

سرکوب همیشه و در هر شرایطی تاثیر یکسانی به جا نمی گذارد. گاه در شرایطی مثل دهه ی شصت باعث پیشروی ارتجاع و حاکم شدن جو خفقان می گردد و گاه همانند دوران انقلاب 57 کارکردش ضعیف شده و نمی تواند جنبش را خاموش کند. اکنون ما نه در دوران انقلاب 57 به سر می بریم و نه در دوران دهه ی شصت. مطالباتی که در چارچوب مطالبات کارگری توسط خود کارگران در محیط کار و خارج آن اعلام می شوند و کارگران برایش مبارزه می کنند، به شکل علنی نیز قابل دفاع هستند. چرا که خود این مبارزات و مطالبات در سطح گسترده علنی هستند. سرکوب بیشتر توسط جمهوری اسلامی به این دلیل که خود را در خطر می بیند به تنهایی عاملی برای نجاتش نیست و نمی تواند کارگران و توده هایی که اکنون سطح اقتصادی زندگیشان به یک پنجم زیر خط فقر سقوط کرده است را خاموش کند. آیا همه کارگران و مردم زحمتکش را می توانند نابود کنند؟

امروز که مردم خشم شان را هر روزه و علنا در کوچه و خیابان و محل کار بروز می دهند و در اعتصابات و اعتراضات، پرداخت دستمزدهای معوقه را می خواهند و یا اضافه دستمزد را علنا فریاد می زنند و علیه اخراج ها مقاومت می کنند، باید شعار مخفی کاری داد؟ یک کارگر اساسا زمانی به مثابه رهبر عملی کارگری عینیت می یابد که در جریان مبارزه علنی کارگران می تواند نقش موثر و هدایتگر و سازمانده ایفا کند. ممکن است همانطور که دیگر کارگران نیز هزینه سرکوب را متقبل می شوند آنها نیز مورد سرکوب قرار بگیرند. اما این نمی تواند راهی غلط یعنی ترک میدان مبارزه علنی را پیش پای آنها بگذارد. برای پیشروی های علنی مبارزات زیادی بخصوص در یک دهه ی گذشته صورت گرفته و نتیجه داده است. اکنون نمی توان و نباید عقب نشینی کرد. کارگران می توانند سنگر های دیگری را نیز فتح کنند. مسلما با موج روز افزون مبارزات،

بقیه "آرپیش جدید در ... از ص ۱۳"

و منطقه از هیچ کاری روی گردان نبوده است. حکومت اسد خود حکومتی مذهبی و ایدئولوژیک نیست اما در کشتار و سرکوب مردم سوریه و شکل دادن به فاجعه ی انسانی نقش بزرگی داشته است. جنگ قدرت در منطقه صرفا به کشورهای اسلامی محدود نمی شود و امپریالیست های غربی و اکنون روسیه نیز یک پای اصلی کشاکش های منطقه ای و جنایات رقم خورده هستند. با شروع بمباران های هوایی ناتو در عراق در دوران بوش و صدام و کشتار هزاران غیر نظامی، فاجعه ی انسانی در عراق رقم خورد که سر برآوردن گروه های اسلامی ارتجاعی یکی از عوارض آن بود. بازوی نظامی غرب- ناتو- تا کنون در خاور میانه چه نیروهایی را تقویت کرده است. حمایتش اکنون از دولت عبادی و ارتش به اصطلاح آزاد سوریه که دست پرورده خودشان است از هیچ جنبه مترقی خواهی و پیشرو برخوردار نیست. حکومت اقلیم کردستان عراق که حکومتی سکولار ناسیونالیست است هم اکنون مشغول سرکوب کارگران و مردم این منطقه است و در اعتراضات و اعتصابات اخیر پنج نفر را کشتند. اعتراضات مردمی که در این مدت به میدان آمدند صرفا ماهیت سکولاریستی نداشته و روح این بیانیه، واقعیت ها را وارونه جلوه می دهد. در عراق مردم در اعتراض به فساد حکومتی به خیابان ها ریختند و در کردستان عراق در اعتراض به تعویق پرداخت دستمزدها و فساد اقتصادی حکومت به خیابان ها آمدند. در ترکیه موضوع بر سر سکولاریسم و اسلام نیست بلکه مبارزه سیاسی علیه استبداد و شرایط ریاضت اقتصادی موجود جریان دارد.

آنچه گفتیم همه در چار چوب مبارزه طبقاتی می گنجد که مردم به جان آمده را به میدان مبارزه می آورد. واضح است که سوسیالیست ها خواهان از بین رفتن مذهب سیاسی هستند و البته نه صرفا جدایی دین از سیاست، بلکه فراتر از آن یعنی خصوصی شدن مذهب و مبارزه با آن. اما تقلیل مبارزات مردم در خاور میانه به سکولاریسم در مقابل اسلام، خط لیبرالی حزب کمونیست کارگری است که متأسفانه بر روح این بیانیه حاکم است و حزب کمونیست ایران نیز آن را امضا کرده است. در این بیانیه نه اثری از مبارزه با کاپیتالیسم است و نه نقش امپریالیستی قدرت های جهانی تعریف شده است. کمونیست های کارگری همواره، مردم را از کلمه امپریالیسم مثل جن از بسم الله می ترسانند. در معادلات جهانی و بویژه خاورمیانه که اکنون مرکز کشمکش امپریالیست ها و قدرت های منطقه ایست، این سه حزب در این بیانیه نه حرفی در مورد امپریالیسم می زنند و نه از مبارزه با کاپیتالیسم. در جریان انتشار این اطلاعیه به غایت راست، راه

میداریم. برنامه عمل مشترک ما مبتنی است بر تلاش برای تقویت و تعمیق این مبارزات علیه دولتها و نیروهای اسلامی در کشورهای منطقه، آگاه ساختن افکار عمومی جهان از جنایات آنها و جلب حمایت جهانیان از مبارزات مردم علیه این نیروها. ما امضا کنندگان این بیانیه از تلاش و مبارزه نیروهای سکولار و آزادیخواه و چپ و کمونیست در کشورهای منطقه حمایت میکنیم. ما خواهان آن هستیم که: 1- دین از دولت و آموزش و پرورش و نظام قضایی و قوانین جاری جامعه جدا شود. اعتقاد و رفتار دینی هر فرد، امر شخصی و جزء آزادی وجدان فرد محسوب گردد. این اصل باید به طور شفاف و غیر قابل تفسیر در قانون اساسی و هر سند حقوق پایه ای مردم این جوامع تصریح شود و همه قوانین موجود مغایر آن ملغا اعلام گردد. 2- تغییر نظام سیاسی حاکم بر جوامع اسلامزده به نظام سیاسی آزاد، برابر و سکولار، یک ضرورت آزادیخواهانه فوری است و ایجاب می کند که نیروهای آزادیخواه، با جدیت و تشریک مساعی برای تحقق آن تلاش کنند. 3- ما بویژه بر میرمیت سرنگونی جمهوری اسلامی ایران در راستای به هزیمت کشاندن اسلام سیاسی در خاورمیانه و شمال و مرکز آفریقا تاکید میکنیم. ما احزاب و سازمانهای چپ و کمونیست امضا کننده این بیانیه آمادگی خود را برای پیشبرد اهداف فوق و شکل دادن به یک حرکت جهانی در دفاع از سکولاریسم و علیه نیروها و دولتهای مذهبی در خاورمیانه و شمال و مرکز آفریقا اعلام میکنیم و همه نیروهای چپ، سکولار و آزادیخواه را به پیوستن به این حرکت فرامیخوانیم" (4).

واضح است که بیشتر کشورهای خاورمیانه روبروی اسلامی دارند اما این روبنا همه ی آن چیزی نیست که باعث فلاکت و فقر و استثمار است. این نظام های کاپیتالیستی موجودند که تحت هر عنوان و شکلی فقر، سیه روزی و استثمار را به کارگران و مردم تحمیل کرده اند. با کنار رفتن حکومت های اسلامی و بر سرکار آمدن حکومت های سکولار مدار فقر و استثمار و حتی استبداد از میان نخواهد رفت. کم نیستند و نبوده اند کشورهای همین منطقه که سکولار بوده و هستند اما دست کمی از حکومت های اسلامی ندارند. حکومت مصر اکنون حکومتی سکولار و نظامی است و تا کنون و در گذشته نیز مردم را به شدت سرکوب کرده و حافظ نظام کاپیتالیستی است. اسرائیل سکولاریکی دیگر از حکومت های ارتجاعی منطقه است که در کشتار و سرکوب مردم فلسطین

سند راست را امضا کرده است؟ آیا انتقادات راه کارگر را قبول ندارد و یا نادیده گرفتن پرنسیب ها ارزش انتشار بیانیه مشترک را داشته است. سرنوشت "قطب چپ و سوسیالیستی" که روزگاری با امضای بیست و چند جریان و نهاد اطلاعیه می داد، چه شد؟ اکنون نه تنها کمیت آن آب رفته بلکه از کیفیت اتحاد عمل ها هم خبری نیست. اگر با بیست و چند جریان و نهاد ایجاد "قطب چپ و سوسیالیستی" ممکن نشد، اکنون با دو حزب کمونیست کارگری و حکمتیست این مسئله تحقق می یابد؟

بیانیه سه حزب استراتژی جهانی خود را چنین تعریف می کند: "ما احزاب و سازمانهای چپ و کمونیست امضا کننده این بیانیه آمادگی خود را برای پیشبرد اهداف فوق و شکل دادن به یک حرکت جهانی در دفاع از سکولاریسم و علیه نیروها و دولتهای مذهبی در خاورمیانه و شمال و مرکز آفریقا اعلام میکنیم و همه نیروهای چپ، سکولار و آزادیخواه را به پیوستن به این حرکت فرامیخوانیم".

بیانیه استراتژی خود را برای شکل دادن به یک حرکت جهانی در دفاع از سکولاریسم قرار داده است. استراتژی سوسیالیست ها اساسا تلاش برای حرکت جهانی در دفاع از مبارزه طبقه کارگر علیه کاپیتالیسم است و نه سکولاریسم. سوسیال-لیبرال ها در قالب کمونیست های کارگری و حکمتیست ها اینک علنا استراتژی لیبرالی خود را اعلام می کنند. اگر قبلا سعی داشتند در لفافه و گام به گام پیش بروند اکنون دیگر به وضوح از انقلاب انسانی، جنبش سکولاریستی و... حرف می زنند. همراه شدن حزب کمونیست ایران در این بیانیه با سوسیال لیبرال ها جای بسی تاسف دارد و امیدواریم نقطه عطف منفی برای این حزب نباشد. چرا که همراهی با حکمتیست ها و حزب کمونیست کارگری تنها می تواند گرایش راست را در حزب کمونیست ایران تقویت کند.

سانتریسم زمینه ی مناسبی برای جولان احزاب سوسیال لیبرال است تا بتوانند رادیکالیسم را هر چه بیشتر به حاشیه برانند. بیانیه از همه ی نیروهای چپ و سکولار و آزادیخواه می خواهد که به این حرکت بپیوندند. یعنی اولاً نیروهای سوسیالیست در یک جنبش سکولار حل شوند و مبارزه طبقاتی را رها کرده و به جنبش جهانی سکولاریستی بپردازند. دوم اینکه مرزبندی و پرنسیب های انقلابی که سوسیالیست ها را از جریانات لیبرال سکولار جدا می کند نادیده گرفته، با آنها متحد شده و جبهه مشترکی ایجاد کنند. آنها فراخوان داده اند که می شود دست

کارگر (هیئت اجرایی) حاضر به امضای آن نشد که تا حدودی به همین دلایل ذکر شده مربوط می شود و توضیحاتش برای تغییر بیانیه از جانب سه حزب پذیرفته نگردید. راه کارگر مواردی را در همین رابطه تذکر داده و خواهان تجدید نظر و تغییر بیانیه بوده است. جای تعجب ندارد که حزب کمونیست کارگری برای این واقعیت ها ارزشی قائل نمی شود چرا که مساله آنها تبیین سیاسی جدیدی از سرمایه داری جهانی و مناسبات آن نیست. موضع سکولاریستی آن ها ریشه در خط مشی دارد که سال ها قبل منصور حکمت آن را آغاز کرد و در سناریوی سیاه و سفید اتحاد با سلطنت طلبان توجیه شد، از حمله ناتو به افغانستان حمایت نمود و مدرنیسم غرب را بجای مبارزه کارگران قالب کرد. پس از آن پیروان خلف حکمت- حزب کمونیست کارگری و حکمتیست ها- راه او را ادامه دادند و در اتحاد عمل های خارج کشور با سلطنت طلبان و حمایت حمله ناتو به لیبی سخن سرایی کردند. حمید تقوایی لیدر حزب کمونیست کارگری در مصاحبه خود با "نگاه روز" در دفاع از حمله ناتو به لیبی گفت: "... در هر حال با هر نیتی که دخالت کرد از این نقطه نظر اجازه داد که انقلاب لیبی ادامه پیدا کند... در این مدت هم با مباران هوایی با کمکهای دیگری، ناتو علیه قذافی فعال بود."

فراموش نکنیم که منصور حکمت اسرائیل را دمکرات ترین حکومت منطقه نامید. گرایش پرو غربی حزب کمونیست کارگری و خط راست سکولار- لیبرالی این حزب در تند پیچ ها خود را نشان داده است و این مولفه در این حزب نه یک انحراف و اشتباه بلکه تبیینی در اردوگاه لیبرالی است. کافی است تصور کنیم حزب کمونیست کارگری یکی از قدرت های منطقه ای بود. طبعا با سکولارهای منطقه همراه میشد، با اسرائیل به عنوان دمکرات ترین کشور منطقه روابط حسنه بر قرار می کرد و چشمش را به روی جنایات علیه فلسطینی ها می بست - همانطور که اکنون هم این کار را می کند- و جنگنده هایش را به همراه ناتو به لیبی، افغانستان و شاید سوریه می فرستادو شاید به نیروهای پرو غربی سکولار پایگاه نظامی می داد! سقوط حزب کمونیست کارگری دیر زمانی است که استارت خورده. اما جای شگفتی است که حزب کمونیست ایران صرفا برای اینکه بیانیه ای مشترک بدهد بسیاری از اصول انقلابی را نادیده می گیرد. حزب کمونیست کارگری از نقطه ضعف های حزب کمونیست ایران در راستای پیشبرد استراتژی خود بهره برداری می کند. خوب است پاسخ حزب کمونیست به درخواست های راه کارگر جهت تغییر اطلاعیه منتشر گردد تا بدانیم مطابق چه منطقی این

بقیه "آرایش جدید در ... از ص ۱۵"

مبارزه کارگران و مردم حتی با مذهب هم از جنس دیگری است و در قالب یک مبارزه وسیع ضد کاپیتالیستی معنا و تحقق می یابد. در این اطلاعیه شاهدغلبه ی خط حزب کمونیست کارگری هستیم که نزدیکی زیادی با سکولاریسم دارد و اساسا نقشی برای امپریالیسم در مناسبات کاپیتالیستی قائل نیست. واضح است که یک رکن اساسی از مبارزات سوسیالیست ها و کارگران در خاور میانه باید علیه اسلام سیاسی باشد. اما مبارزه با اسلام سیاسی چرا باید در قالب سکولاریسم قرار بگیرد؟ اسلام سیاسی بخشی از کاپیتالیسم در منطقه است و آن را نه با سکولاریسم بلکه با مبارزه طبقاتی کارگران و مردم می توان جارو کرد. سوسیالیست ها نه فقط خواهان جدایی دین از سیاست بلکه خواهان از بین رفتن خرافات، تبلیغات دینی و ... نیز هستند در جریان مبارزه با اسلام سیاسی، سوسیالیست ها به دلیل سکولار بودن برخی حکومت ها در منطقه و یا امپریالیست ها، آنها را از مبارزه کارگران معاف نمی کنند. مبارزه طبقاتی کارگران کلیت طبقه بورژوا را در هر قالبی در مقابل خود دارد. چه از نوع اسلام سیاسی و چه از نوع سکولار، چه امپریالیستی و چه دولت کوچک منطقه ای.

به طور مشخص در هر منطقه ی جغرافیایی هر قدرت سیاسی حاکمی از بورژوازی که در مقابل طبقه کارگر باشد، دشمن ماست. مگر ممکن است کارگران در منطقه ی لبنان، فلسطین و اسرائیل علیه همه ی آنها نباشند و مثلا فقط علیه حزب الله لبنان باشند. همه ی آنها دولت و یا قدرت های جنایتکاری هستند که دشمن کارگران و مردم می باشند. چطور ممکن است سوسیالیست ها در مصر با جنبش کارگری همراه باشند اما علیه دولت سی سی نباشند و فقط بخواهند با اسلام سیاسی در آن جامعه مبارزه کنند. حکومت بارزانی هیچ دست کمی از دولت عبادی در عراق ندارد. آیا کارگران باید بین آنها تفاوت بگذارند؟ هر دوی آن ها در جنگ با داعش هستند و هر دوی آن ها کارگران و مردم خود را سرکوب می کنند. هر دو با غرب و امپریالیست ها و رابطه ی حسنه ای دارند. اما آیا صرفا چون حکومت بارزانی ناسیونال سکولار است بهتر از حکومت عبادی است؟

طرفداران دیدگاه تضاد خلق و امپریالیسم که مبارزه با کاپیتالیسم را به دلیل مبارزه با امپریالیسم به تعویق می اندازند و یا در درجه دوم اهمیت قرار می دهند، نقطه ی مقابل تئوری "سرمایه داری سکولار مترقی" نیستند. با وجود اختلاف این دو دیدگاه، محتوای مشترکی دارند. هر دو تئوری بخشی از سرمایه داری را از زیر ضرب پرولتاریا خارج می کنند. طرفداران تئوری تضاد

دوستی به سوی سکولارها از هر نوع دراز کرد. چه لیبرال و چه مستبد از نوع دولت سی سی در مصر. گردش به راست در این بیانیه کاملا محسوس و بسیار خطرناک است. سوسیالیست ها باید تلاش کنند در خلال جنگ منطقه ای و ظهور جنبش مردمی و کارگری، هر چه بیشتر این مبارزات را به مبارزات ضد سرمایه داری تبدیل کنند. کژ راه ی این بیانیه را باید آشکار کرد. دست سوسیال لیبرال ها رو خواهد شد.

وقتی همه ی این جنبش های اعتراضی و البته خودبخودی را کنار هم می گذاریم مشاهده می کنیم که فقط کشاکش های قدرت های مرجع نیست که در منطقه جریان دارد، بلکه موجی از مبارزات مردمی و کارگران نیز در حال شکل گیری است. با همه ی پراکندگی و ضعف های این جنبش ها و مبارزات، ظهور چنین حرکت هایی در میان شکاف جنگ منطقه ای، امید را برای حرکت به سوی راه حل کارگری بیشتر می کند. زحمتکشان و مردم می توانند آلترناتیو ها و راه حل های خود را داشته باشند. بر خلاف ادعای سه حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری و حزب حکمتیست، این مبارزات و جنبش ها، سکولاریسم در مقابل اسلام نیست. هر چند تعداد قابل توجهی از دولت ها و قدرت های منطقه اسلامی هستند اما مبارزات و جنبش کارگری و مردمی در مقابل آنها را نباید و نمی توان به سکولاریسم در مقابل اسلام تقلیل داد. امپریالیست های غربی و اکنون امپریالیسم روسیه نیز همگی قدرت های بزرگی در منطقه هستند که نه فقط منافع اقتصادی بلکه مستقیما نیروهای نظامی بزرگی دارند. اسرائیل یک قدرت بزرگ غیر اسلامی دیگر در منطقه است که نه فقط به سرکوب فلسطینیان همچنان ادامه می هد بلکه در دیگر معادلات نیز نقش دارد. دولت اسد یک حکومت دینی نیست و حکومت او نیز حکومت سکولارهای دیکتاتور است. بنابر این رشد مبارزات کارگری و مردمی در مقابل کل حکومت ها و قدرت های کاپیتالیستی منطقه ای و جهانی است. ما از چنین جنبش ها و مبارزاتی حمایت می کنیم. ما تلاش داریم تا آن را تقویت و یا رشد دهیم. مبارزات کارگران و مردم با تمام نقطه ضعف های آن مبارزه ای طبقاتی است. در اطلاعیه این سه حزب نه نشانی از محکومیت امپریالیسم و نقش آن در منطقه وجود دارد و نه نقش حکومت های منطقه به مثابه دولت های کاپیتالیستی بیان شده است. اساسا سکولاریسم در طبقه بندی گرایشات لیبرالی است که فقط خواهان جدایی دین از سیاست است و از بیخ و بن با مبارزه طبقاتی بیگانه اند.

جنگ هستند ماه هاست که دستمزد نگرفته اند و با موج گرانی روبرو هستند. دو قطبی شدن جامعه نارضایتی را افزایش داده و توهمات ناسیونالیستی هم نه تنها نتوانست سد راه مردم برای آمدن به خیابان شود. تظاهرات و درگیری در بیشتر شهرهای بزرگ کردستان عراق رخ داد که در جریان آنها ۵ نفر کشته شدند. این ضربه ای بزرگ به کاپیتالیست - ناسیونالیست های حکومت اقلیم کردستان عراق بود. بحران سیاسی شکل گرفته و تأثیرات خود را بر جا گذاشت. بدون شک این بحران در آینده سیاسی آنجا بی تأثیر نخواهد بود. نکته قابل تعمق در اینجا اینست که این حکومت فاسد ناسیونالیست، سکولار نیز هست. در نتیجه آیا از گزند مبارزات جنبش سکولاریستی در امان بوده و خود بخشی از جنبش سکولاریستی است؟ ممکن است در بین مردم معترض کردستان عراق افراد مذهبی هم باشند، آیا مطابق تحلیل بیانیه باید جانب حکومت ناسیونال سکولار بارزانی را گرفت؟ کومه له ی حکا که حدود سه دهه است در آن منطقه مقرر دارد و آزادانه فعالیت می کند کجا ایستاده است؟ آیا پس از سه دهه می خواهد مطابق چنین سند لیبرالی، صرفا جانب سکولاریسم بایستد؟ چرا کومه له به طور عمومی طی سه دهه ی گذشته - با توجه به نیروهایی که آنجا دارد- هیچ تلاشی برای شکل دادن به گرایش سیاسی کارگری علیه حکومت اقلیم کردستان عراق نکرده است؟ ممکن است پاسخ داده شود در صورت چنین فعالیتی موقعیت کومه له به خطر می افتاد. واضح است که فعالیت برای کارگران در عرصه مبارزه طبقاتی هزینه دارد، اما اولین شرط سوسیالیست بودن پذیرش پرداخت هزینه در میدان مبارزه طبقاتی است. کومه له اگر سوسیالیستی رفتار می کرد بیش از هر جریان دیگری می توانست به شکل دادن آلترناتیو سوسیالیستی در کردستان عراق کمک کند. کومه له در بدترین حالت مقرر خود را از دست می داد و یا استودیوی خود را در آنجا. اما مقرر نظامی کومه له نه به کار مبارزه در ایران می آید و نه دردی از مسائل منطقه را دوا می کند و در نتیجه چیزی مهمی از دست نمی

بقیه در صفحه ۱۸

قابل توجه خوانندگان نشریه به پیش

ای میل های تماس با اتحاد سوسیالیستی کارگری تغییر کرده است.

اتحاد سوسیالیستی کارگری : etehadsosyalisti@gmail.com

ای میل تلویزیون به پیش : tv.bepish@gmail.com

خلق و امپریالیست، از هر نیرو و دولت ارتجاعی که با امپریالیسم بجنگد، حمایت می کنند و متقابلا آنها که نقش امپریالیست ها را در دنیای کاپیتالیستی نمی بینند و همانند حزب کمونیست کارگری با جنبش سکولاریستی بخشی از سرمایه داری غیر اسلامی را از زیر ضرب خارج می کنند و یا به آن بار مترقی و یا حد اقل مدرن می دهند. حزب کمونیست کارگری شیفته ی "سکولارهای مدرن" است که در مقابل اسلام سیاسی صف آرایی کرده اند، غافل از آنکه بخشی از "سکولارهای مدرن غربی" خود مادر اسلام سیاسی هستند. "ضدامپریالیست های" مثل مرتضی محیط که از روسیه در مقابل غرب در جریان جنگ اکراین حمایت می کنند و یا از حزب الله لبنان در مقابل اسرائیل دفاع می کنند چه فرقی با آنها که از امپریالیست های غربی و سکولار سرمایه داران دفاع می کنند دارند؟

سوسیالیست ها باید تلاش کنند که فعالیت های سکولاریستی مردم را به مبارزه ی طبقاتی ارتقاء دهند نه آنکه مبارزات کارگری و مردمی را به مبارزات سکولاری تقلیل دهند. تشدید تضادهای منطقه ای و برآمد بحران سیاسی در کشورها راه حل های مختلفی را از جانب جریانات و طبقات به همراه دارد. گرایشات لیبرالی تلاش دارند هر چه بیشتر مبارزات کارگری و طبقاتی را در چارچوب فعالیت های لیبرالی مهار کنند و تحت کنترل در آورند. تمام تلاشها و فعالیت های سوسیالیست ها تنها زمانی ارزش دارد که بتواند قطب کارگری و سوسیالیستی را در جنبش های توده ای ایجاد نمایند. کم نبوده اند و نخواهند بود کارگران مذهبی که در صف جنبش کارگری در ایران دوش به دوش کارگران سوسیالیست و غیر مذهبی مبارزه کردند و خواهند کرد. این دسته از کارگران صرفا به دلیل مذهبی بودنشان از صفوف جنبش کارگری و تشکل های کارگری کنار نمی مانند. این نوع برخورد به مراتب نه تنها صف جنبش کارگری را تقویت کرده بلکه در نهایت و عموما این کارگران مذهبی در کنار سوسیالیست ها و دیگر کارگران مبارز تاثیر پذیرفته و نقش مذهب در زندگی و کردارشان کمتر شده و از آن گسست می کنند. ما کارگران را صرفا به خاطر مذهبی بودن کنار نمی گذاریم. در صفوف خود می توانیم مذهب آنها را نقد کنیم.

در کردستان عراق هم شاهد اعتراضات وسیعی علیه حکومت ناسیونالیست بارزانی هستیم. حکومت اقلیم کردستان عراق از طریق استثمار و غارت مردم و فروش نفت به ثروت هنگفتی دست یافته، تا آنجا که بارزانی را ثروتمندترین فرد عراق می دانند. اما کارگران و مردم و حتی نیروهای نظامی که در حال

بقیه "آرایش جدید در..." از ص ۱۷

چپ باشد و یاگر ایشی ضد سرمایه داری؟ به اعتقاد من اعضای آنها نباید در مقابل چنین چرخش ناگهانی ساکت بمانند. آیا قرار است حزب کمونیست ایران دنباله رو سیاست های لیبرالی حزب کمونیست کارگری و حکمتیست ها شود؟ نمی توان برای همیشه بین دوصندلی نشست و در میدان سیاست وسط را گرفت. اگر فضا به حزب کمونیست کارگری اجازه میداد و اگر نام کمونیسم کارگری ارثیه ای از منصور حکمت نبود، مدت ها پیش حتی پیشوند نام را تغییر می داد و مثلا نام "حزب چپ" را برمی گزید! حزب کمونیست کارگری و حکمتیست ها در فرازو نشیب های مبارزه طبقاتی موقعیت آنتاگونیستی با کاپیتالیسم ندارند. آنها با حکومت های اسلامی بیشتر از حکومت های کاپیتالیستی مشکل دارند و اساسا حکومت های اسلامی را به دلیل "مدرن و سکولار و نوع غربی" نبودن است که نمی پسندند. این سیاست، باوجود همه ی انحرافات حزب کمونیست ایران، سیاست تا کنونی این حزب نبوده است. سوال این است که با وجود تذکرات حداقلی راه کارگر و سیاست عمومی حزب، چرا این بیانیه امضا شده و چرا تا کنون نسبت به انتقادات مطرح شده سکوت کرده؟ آیا قرار دادن نیمی از تی وی کومه له در اختیار حزب دمکرات ایران در شرایطی که بیش از ده سال این تی وی رو به ایران برنامه پخش کرده، ناشی از همین سیاست حمایت از جنبش سکولاریستی در مقابل دولت های اسلامی است؟ و یا صرفا به دلیل مشکلات مالی است که خود عذر بدتر از گناه است؟ اگر مشکل مالی عامل این کار بوده مگر ممکن نبود کومه له همچون همه ی جریانات چپ کم بضاعت، چند ساعتی را در کانال های دیگر ماهواره ای اجاره کند؟ و یا چند ساعتی را که به حزب دمکرات اجاره داده به جریانات چپ که حتی بسیاری نیز در قالب همان قطب چپ سوسیالیستی بودند، پیشنهاد اجاره می داد؟ آیا حزب دمکرات ایران که قاتل بسیاری از پیشمرگه های کومه له و سازمان پیکار در دهه ی شصت بود اکنون در طیف سکولار می گنجد و قابل حمایت و قابل ماشاات است؟ آیا جنايات حزب دمکرات بخشوده یا فراموش شده است؟ ما به نوبه ی خود نه می بخشیم و نه فراموش می کنیم.

با توجه به تغییر آرایش بین قدرت ها چه در سطح بین المللی و چه منطقه ای آرایش جدیدی در طیف جریانات اپوزیسیون نیز در حال شکل گیری است و در طیف چپ ایران نیز چنین است. نمی توان و نباید نسبت به آن بی تفاوت بود. میدان سیاست ایران متأثر از آرایش سیاسی مرتبط با مسائل جهانی و منطقه ای است و لذا باید در مقابل حمله ی گرایش راست پرچم سوسیالیستی را بر

رفت. وانگهی، استودیو خارج کشور همه ی جریانات اپوزیسیون، از جمله دیگر استودیوی حزب کمونیست و کومه له نیز در اروپا و یا کانادا قرار دارند و در نتیجه لطمه ای جدی به کومه له وارد نمی آمد. کافی است کومه له را با "پ ک ک" و "ی پ او" (ترکیه) مقایسه کنیم که نیروهایشان برای آزادی سنگالی ها وارد سنگال در منطقه اقلیم کردستان عراق که به دست داعشی ها افتاده بود و هزاران نفر در محاصره بودند، شدند. آنها نه تنها جان هزاران نفر را نجات دادند بلکه در آن منطقه باقی ماندند و به اولتیماتوم حکومت اقلیم کردستان عراق مبنی بر خروج از آنجا، چنین پاسخ دادند: ما با اجازه حکومت اقلیم کردستان عراق آنجا نرفتم که حالا با دستور آنها خارج شویم. نیروهای "پ ک ک" با وجود حملات مکرر هوایی ارتش ترکیه و اولتیماتوم های اقلیم کردستان عراق هنوز هم در کوه های قندیل در منطقه ی اقلیم کردستان عراق حضور دارند و از آنجا خارج نشده اند. جایگاه سیاسی "پ ک ک" و "ی پ او" موضوع این مقاله نیست اما موضوع بر سر تاکتیک آنها و برخوردشان نسبت به حکومت اقلیم کردستان عراق است. کدام یک از این رویکردها موثر تر بوده؟ آیا با وجود رشد جنبش مردمی در کردستان عراق کومه له می خواهد همچنان نقش خنثی داشته باشد و یا فقط با یک بیانیه حمایتی کوتاه از مبارزات مردم کردستان عراق بگذرد؟

اکنون مطالبه ی نان، آزادی و صلح در منطقه خاور میانه تنها یک شعار نیست. آنها که برای این مطالبات مبارزه کنند در موقعیت طبقه کارگر یعنی موضع ضد کاپیتالیستی قرار خواهند گرفت. در ترکیه سوسیالیست ها ناچارند هم در مقابل سیاست های جنگ طلبانه اردوغان موضع بگیرند و هم مطالبه اقتصادی و طبقاتی علیه کلیت طبقه بورژوازی داشته باشند. آیا ممکن است که آنها استبداد و سرکوب حکومت اردوغان را نادیده بگیرند؟ اما مطابق نظر بیانیه سه حزب، این جنبش باید فقط به مبارزه ای سکولاریستی در مقابل اسلامیت ها محدود گردد. واقعا کدامیک موضع لنینی است؟

به بیانیه بازگردیم. آیا حزب کمونیست ایران می خواهد با امضای این بیانیه به خط مشی حزب کمونیست در هنگام لیدری عبدالله مهندی در جنگ اول خلیج که از حمله ناتو حمایت کرد، رجعت نماید؟ و اگر نه، آیا شهادت پس گرفتن امضای خود را از زیر این بیانیه ی به غایت راست خواهد داشت؟ آیا حزب کمونیست ایران می خواهد همچون حزب کمونیست کارگری گرایش سکولار

افرازیم.

راه حل هایی در بحران های جاری است. جنبش های مردمی و اعتراضات و اعتصابات کارگری با تمام پراکندگی و ضعف های سازماندهی، در صورت تلاش سوسیالیست ها برای دخالت و تاثیر گذاری و سازماندهی چشم انداز گسترش مبارزه طبقاتی تا سطح منسجم تری را دارد. مبارزه طبقاتی جاری در منطقه در همین سطح هم نه در چارچوب سکولاریستی و یا دیگر جنبش های لیبرالی بلکه به مثابه بخشی از مبارزه طبقاتی رودروی نظام کاپیتالیستی قرار دارد. سوسیالیست ها باید پرچم دار مخالفت با جنگ های ارتجاعی در منطقه باشند و تلاششان برای تبدیل این جنگ ها به جنگ کارگران و توده ها با حکومت های خودی باشد. هر سیاست دیگری در این اوضاع و احوال فقط آب به آسیاب کاپیتالیسم خواهد ریخت. مطالبه نان، آزادی و صلح موضع لنینی کارگران است.

=====

زیر نویس ها

1 - کار اقلیت شماره 703 صفحه 10 گزارش سیاسی کمیته اجرایی
2 - سازمان "اقلیت" به درستی به مبارزات کارگران در دو سال گذشته اشاره کرده و چنین نوشته است: "این دوره به لحاظ کثرت مبارزات بینظیر بوده است. در دو سال گذشته شمار اعتراضات کارگری از هزار مورد نیز تجاوز کرده است. می توان گفت که تقریباً در تمام کارخانه های تولیدی، و موسسات خدماتی مبارزات کارگری در اشکالی علنی و مستقیم رخ داده است. بنا بر این به تعداد کارخانه های منطقه خاص محدود نبوده اند. اعتصابات و تجمعات کارگران پتروشیمی بسپران، پتروشیمی رازی، فجر، کارون، بندر ماهشهر، امیر کبیر، نفت و گاز گچساران، مجتمع گاز پارس جنوبی، پلی اکریل، اعتصابات کارگران ایران خودرو، پارس خودرو، خاور، زامیاد، پارس متال، لوله سازی اهواز، نورد و لوله صفا، فولاد البرز، ذوب آهن اردبیل، واگن سازی پارس اراک، ایران تایر، شیشه آگینه، کاشی سازیها، اعتصابات و تجمعات اعتراضی مجتمع معدن سنگ آهن چادرملو، معدن سنگ آهن بافق، معدن مس سرچشمه، معدن چشمه پودنه، معدن گلنوت زرنده، کوشک، طرزه، خاتون آباد، طلای آق دره، زغال سنگ سنگ رود، زغال سنگ البرز شرقی، اعتصابات و اعتراضات کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه، نیشکر میان آب، کشت و صنعت کارون شوشتر، اعتصابات کارگران سیمان استهبان، لوشان، تجمعات اعتراضی کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی و اعتصابات و تجمعات اعتراضی ۵۰۰ کارگر شرکتهای برق منطقه ای استانهای مختلف به نمایندگی از حدود ۵۰۰۰ کارگر در تهران، تنها چند نمونه از صدها اعتصاب، راهپیمایی و تجمعات اعتراضی کارگران در این دو سال بوده است." (کار اقلیت شماره 703 صفحه 8 گزارش سیاسی کمیته اجرایی) ولی معلوم نیست چطور از این حکم صحیح چنان نتیجه نادرستی را گرفته.

3- همانجا

گسترش بحران اقتصادی و کشمکش های جهانی به همراه افول قدرت منطقه ای آمریکا و ظهور قدرت های منطقه ای در خاور میانه بحران و جنگ افروزی را افزایش داده و اکنون خاورمیانه در جنگ و خونریزی بدون چشم انداز پایان سریع قرار دارد. در افغانستان نیز طی هفته های گذشته شاهد حمله طالبان به شهر قندوز و کشتار مردم و در نهایت بیرون راندن آنها از شهر بودیم. افزایش حمله های طالبان و هزینه هایی که مردم متحمل می شوند در کنار فساد حکومتی و وضعیت فلاکت بار اقتصادی مردم، از یک سو باعث ادامه حیات و حضور طالبان شده و از سوی دیگر راه حل های کارگری و مردمی را می تواند به میدان بیاورد. "جنبش علیه بیکاری" اکنون برگ دیگری در تاریخ سیاسی افغانستان است. نه تنها به این دلیل که بیکاری ابعاد وحشتناکی به خود گرفته و به گفته فعالی از این جنبش بیکاری به مرز سیزده میلیون نفر رسیده است، بلکه از این زاویه که برای اولین بار تشکل کارگری قوی و رادیکالی ایجاد شده و به سازماندهی کارگران بیکار پرداخته است. آنها توانسته اند اکسیون اعتراضی برگزار کنند و در کابل اداره کار را یک روز تعطیل کردند. تعداد اعضایشان به سرعت افزوده می شود. این جنبش، جنبشی سکولار نیست بلکه واکنش طبقاتی نسبت به بیکاری تحمیل شده به طبقه کارگر افغانستان و دیگر معضلات اقتصادی در خلال جنگها و کشمکش ها است. در کشوری که در آن برای سالیان طولانی جنگ داخلی توسط جریانات و دولت های کاپیتالیستی و ارتجاعی جریان داشته و اجازه ی تحرک به طبقه کارگر نداده، اکنون شاهد شکل گیری فعالیت و مبارزات کارگران و دیگر مردم هستیم. هر چند کارگران در آغاز راه هستند و مشکلات زیادی پیش پایشان قرار دارد اما به هر شکل حضور و پیشرویشان می تواند نقش جریانات ارتجاعی مثل طالبان و حکومت کاپیتالیستی اشرف غنی را کم رنگ و امید به آینده را زنده کند.

جنگ و فجایع انسانی که اینک در خاور میانه شاهد آن هستیم به زبان لنین: "ادامه سیاست از راه های دیگر است" و می تواند دو وجه داشته باشد. در میان بحران و ستیز جریانات ارتجاعی و جنگ افروز، راه حل کارگری و مردمی نیز زمینه ای برای عملی شدن می یابد. کوبانی ها این راه را نشان دادند. در دیگر مناطق نیز عملی شدن این راه ممکن است. هشیاری و سازماندهی کارگری و توده ای سوسیالیست ها زمینه تحقق چنین

بقیه "آرایش جدید در ... از ص ۱۹"

4 - به سایت های حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری مراجعه کنید

5 - در بخش هایی از این نوشته چنین می خوانیم: "امپریالیسم به آمریکا اضافه شود(دلایل آن روشن است) و نیز اشاره ای هر چند کوتاه به اسرائیل و استعمار فلسطین شود. نمی توان به خاورمیانه پرداخت و حتی اشاره ای هم به اسرائیل، یکی از ستون های اصلی ارتجاع خاورمیانه و ادامه استعمار فلسطین و کشتار فلسطینی ها توسط آن نکرد."

- به علل ریشه ای عروج اسلام سیاسی هیچ نوع اشاره ای نشده است. اسلام گرایی با این ابعاد و وسعت به ناگهان مانند رعدی در آسمان بی ابر ظاهر نشده است. علت عروج اسلام گرایی بحران ساختاری مناسبات سرمایه داری در منطقه خاورمیانه و دیکتاتوری های سیاسی ارتجاعی سرکوبگر حافظ این مناسبات می باشد که اساساً به امپریالیسم جهانی و به ویژه آمریکا وابسته بوده اند.

- مقابله فعال ما با ارتجاع خاورمیانه تنها محدود و منحصر به مقابله با ارتجاع اسلامی است یا ارتجاع خاورمیانه در همه اشکال و مظاهر آن.

- صرفنظر از مذهبی و لائیک بودن نوع ارتجاع - را آماج قرار دهد؟ به عنوان نمونه می توان به مصر بزرگترین و پرنفوذ ترین کشور عربی خاورمیانه اشاره کرد که زیرچکمه ژنرال های لائیک در یک روز بیش از هزار نفر از اسلام گرایان را در یک محاکمه چند ساعته به اعدام محکوم می کند. آیا نظام های سیاسی به رهبری سی سی ها، ملک عبدالله ها، اسدها، ملک حسن دوم مراکش و ... به خاطر لائیک بودن از آماج مقابله ما کنار نهاده می شوند؟ اگر نخواهیم ارتجاع خاورمیانه را تنها به ارتجاع اسلامی محدود کنیم پس پیکار با ارتجاع ضرورتاً باید همه ارتجاع خاورمیانه را در بر بگیرد. پاراگراف های 5، 8 و 12 از این نظر نیاز به اصلاح دارد که با رنگ قرمز اصلاحات پیشنهادی وارد شده است.

10 و 11، تردیدی نیست که بدون به میان آمدن جنبش طبقاتی کارگران و تهیدستان که یاری به آن اساسی ترین وظیفه کمونیست ها می باشد سکولاریسم، آزادی و عدالت اجتماعی در خاورمیانه ای که از فقدان همه آن ها در حال سقوط آزاد است، خواب و خیالی بیش نخواهد بود. پاراگراف پیشنهادی 10 به این مسئله مهم، که برای چپ خصلت هویتی دارد، پرداخته است. نیروی های کمونیست و چپ پیگیرترین نیرو در پیکار برای سکولاریسم، آزادی و دموکراسی می باشند به خاطر آن که خواهان به صحنه آمدن کنشگر اصلی این مبارزه یعنی اردوی کار و زحمت هستند. اگر فاجعه کنونی خاورمیانه حاصل بحران نظام سرمایه داری حاکم در منطقه ما می باشد پس روشن است که بدون درنوردیدن سرمایه داری هیچ کدام از دست آوردهای این مبارزات تضمین و تثبیت نخواهد شد. پاراگراف 11 به همین مسئله پرداخته است.

رفقای گرامی! به طور خلاصه به علت طبقاتی، بحرانی که اسلام گرایی حاصل آن است، پیکار برای سکولاریسم و آزادی علیه همه اشکال ارتجاع خاورمیانه و حامیان منطقه ای و بین المللی آن (و نه فقط شکل اسلامی آن)؛ نیروی طبقاتی اصلی این پیکار و راه خروج قطعی از بحران کنونی یا آلترناتیو سوسیالیسم برای رهائی اشاره شود."

برای مطالعه متن کامل به سایت راه کارگر مراجعه کنید.



جنبش کارگری کورش بخشنده را از دست داد!

با کمال تأسف امروز، ۱۴ آبان ۱۳۹۴ مطلع شدیم کورش بخشنده فعال جنبش کارگری ایران و عضو کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری چند روز بعد از دریافت احضاریه هفتم آبان ماه برای اجرای حکم دو سال زندان، بر اثر ایست قلبی در منزل شخصی اش در شهر سمنان فوت کرد. رفیق کورش بخشنده چندین بار توسط سرکوبگران رژیم اسلامی سرمایه مورد آزار، اذیت و دستگیری قرار گرفته بود.

اتحاد سوسیالیستی کارگری تحت فشار گذاشتن و سرکوب جنبش کارگری و فعالینش را محکوم میکند. ما درگذشت رفیق کورش بخشنده را به خانواده اش، فعالین جنبش کارگری و کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری تسلیت میگوییم.

زنده باد یاد و خاطره رفیق کورش بخشنده سرنگون باد رژیم اسلامی سرمایه

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

پنجم نوامبر 2015

اعتراضی و همچنین مراسم به خاک سپاری شاهرخ زمانی که با شرکت جمعیتی حدود هزار نفر در تبریز و با سردادن شعار "شاهرخ راهت ادامه دارد"، "زنده باد شاهرخ زمانی" و ... و قرائت متنی از طرف تشکل های کارگری برگزار شد، سندی است بر نا ممکنی در خفا ماندن جنایات رژیم اسلامی.



ما به سهم خود مرگ شاهرخ زمانی را محکوم می کنیم، مسئولیت آنرا تماما به عهده رژیم اسلامی می دانیم. ما درگذشت شاهرخ زمانی را به خانواده، همبندان وی در زندان، جنبش کارگری و همه سوسیالیستها تسلیت می گوئیم.

نگ و نفرت بر شکنجه گران و آدم کشان رژیم اسلامی زنده باد جنبش کارگری

کمیته اجرایی اتحاد
سوسیالیستی کارگری
سپتامبر ۲۰۱۵

کوشیدند وی را مسموم کنند اما موفق نشدند. و این بار جنایت رقم خورد و اعلام کردند سخته مغزی کرده در حالی که اجازه کالبد شکافی ندادند تا دستشان رو نشود. اما رژیم اسلامی سرمایه با کوله باری از جنایت و شقاوت در موقعیتی نیست که بتواند جنایاتش را لاپوشانی کند. اما آن زمان که رژیم اسلامی سرمایه قادر بود در خفا و خفقان هر روز دهها و صدها نفر را اعدام کند، سپری شده است. هر چند هنوز جنایاتش ادامه دارد اما اعتراضات نیز افزایش یافته است. انتشار صدها اطلاعیه و تظاهرات و تجمعهای

شاهرخ زمانی را کشتند!

شاهرخ زمانی یکی از سوسیالیستهای جنبش کارگری در زندان رژیم اسلامی سرمایه کشته شد و همانگونه که خودش پیشا پیش در زندان اعلام کرده بود، مسئولیت مرگش تماما با رژیم اسلامی است. شاهرخ زمانی عضو کمیته پیگیری و عضو هیات موسس سندیکای نقاشان را به بند کشیدند و با شکنجه و حکم ۱۱ سال روانه زندانش کردند. شاهرخ زمانی هر چه در توان داشت برای رهایی هم طبقه ای های خود انجام داد. شکنجه گران سرمایه حتی در مدت چهار سالی که در زندان بود نیز نتوانستند صدای او را خاموش کنند. با وجود تمام محدودیت ها، شاهرخ به هر طریق ممکن به سرکوب جنبش کارگری و فعالینش اعتراض می کرد و کارگران را به ایجاد تشکل های مستقل کارگری و حزب و مبارزه برای سوسیالیسم فرا می خواند.

آدم کشان و مزدوران اطلاعاتی چاره را در کشتن او یافتند. چندی پیش شاهرخ اعلام کرده بود که

سر دبیر

حوری صهبای

شورای نویسندگان

محمد حسین مهرزاد ، رضا مقدم

bepesh@gmail.com

به پیش!

استفاده کرد و با دادن نفت مجانی به حکومت حافظ اسد، حمایت حکومت سوریه را در جنگ ایران و عراق برای خود خرید. در فلسطین نیز رژیم اسلامی خیلی سریع حمایتش از سازمان آزادی بخش فلسطین را به سمت حمایت از جریانات اسلامی برد. در این راستا رژیم اسلامی در عمل با اسرائیل همسو شد که برای ایجاد تفرقه در میان نیروهای فلسطینی علیه سازمان آزادیبخش فلسطین جریانات اسلامی از جمله حماس را تقویت می کرد. رژیم اسلامی در ساخته شدن و سر پا ماندن جهاد اسلامی نقش اساسی داشت و به مدافع مهم حماس هم تبدیل شد. همه این نقطه اتکا ها در کنار کمکهای مالی و تسهیلاتی فراوان، وسیله ای شدند تا رژیم اسلامی حکومت خود را مدلی مناسب برای کل کشورهای منطقه جا بزند و چهره ای دروغین از خود به مردم منطقه و کلا کشورهای اسلامی نشان دهد. خیزش سال هشتاد و هشت و سرکوب وحشیانه و خونین آن توسط آدمکشان سپاه، بسیج و وزارت اطلاعات که مردم جهان هر روزه از طریق انتشار فیلمهای آن، شاهد بودند نقاب از چهره دروغین رژیم اسلامی در نزد مردم منطقه بر داشت و صحت افشاگری های اپوزیسیون ایران علیه رژیم ارتجاعی و آدمکش اسلامی را بر همگان آشکار کرد. مدتی بعد که جنبش های مردمی برای آزادی و رفاه در کشورهای اسلامی براه افتاد و بهار عربی نام گرفت، رژیم اسلامی به اندازه کافی رسوا شده بود که نتواند کوچکترین تأثیری بر آنها داشته باشد. سالها هزینه هنگفت مالی و تسلیحاتی رژیم اسلامی می توانست در بهار عربی یک سرمایه سیاسی تعیین کننده برای بسط قدرتش در منطقه باشد اما درست بر عکس شد. به دلیل آشکار شدن

بقیه "دستاوردهای خیزش ۸۸... از ص ۲۶"

اسلامی به یک بحران سیاسی تبدیل شود و باعث تغییرات عمیق و رادیکال بنفع مردم و کارگران بشود.

بی اعتباری رژیم اسلامی در منطقه

جریانات اسلامی از همان ابتدای به قدرت رسیدن در ایران از حرکت های ارتجاعی و مذهبی در اپوزیسیون تمام کشورهای اسلامی حمایت کردند تا از این طریق به اصطلاح انقلاب خود را صادر کنند. بدین منظور رژیم اسلامی هزینه های گزاف مالی، سیاسی و نظامی متقبل شد. مردم ایران صدها هزار نفر از فرزندان خود را فقط در جنگ با عراق از دست دادند. حربه رژیم اسلامی برای نفوذ در منطقه بر دو پایه استوار بود، تبلیغات علیه آمریکا و اسرائیل و دیگری داشتن پایگاه توده ای در میان مردم ایران.

رژیم اسلامی در مدت کوتاهی توانست در لبنان یک حزب متحد خود یعنی حزب الله را بسازد. قبل از انقلاب پنجاه و هفت تعدادی از کسانی که بعدها از چهره های موثر رژیم اسلامی شدند با سازمان اسلامی امل در لبنان ارتباط تنگاتنگ داشتند. با اتکا به همین ارتباطات، رژیم اسلامی توانست با کمکهای مالی و تسلیحاتی هنگفت به جریانات اسلامی در لبنان، برای خود پایگاهی دست و پا کند و در ادامه نیز از طریق ایجاد انشعاب در سازمان اسلامی امل، حزب الله لبنان را ایجاد کرد. حزبی که یک متحد ایدئولوژیک رژیم اسلامی است و خامنه ای را رهبر مذهبی خود می داند.

نیروی دوم متحد رژیم اسلامی، حکومت سوریه است. رژیم اسلامی از رقابت و اختلافات میان دو رژیم سوریه و عراق

علیه کشتار مجاهدین توسط رژیم اسلامی

یکبار دیگر عوامل رژیم اسلامی به فعالین مجاهدین مستقر در خاک عراق حمله کردند و تعدادی از خانه ها را ویران ساختند و دهها تن از آنها را کشتند و زخمی کردند. این بار در روز پنجشنبه هفتم آبان (29 اکتبر)، عوامل رژیم اسلامی با راکت به اردوگاه لیبرتی در نزدیکی فرودگاه بغداد حمله کردند. این اردوگاه قبلا محل اسقرار نیروهای آمریکایی بود و پس از خروج آنها، فعالین مجاهدین در سال 2011 از اردوگاه اشرف به آنجا منتقل شده بودند.

ما کشتار فعالین مجاهدین به دست عوامل رژیم اسلامی را محکوم می کنیم و دولت عراق را نیز بعنوان بخشی از ارتجاع اسلامی و متحد رژیم ایران در منطقه، در ارتکاب به این جنایت شریک می دانیم.

نابود باد رژیم اسلامی سرمایه

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی

کارگری

اکتبر 2015

سایت اتحاد سوسیالیستی کارگری

<http://www.wsu-iran.org/>

سایت کارگر امروز

<http://www.worker-today.com/>

سایت تلویزیون به پیش

<http://www.bepishtv.com/>

هواداران لیبرالها و اصلاح طلبان هم از میان رفت. رژیم اسلامی با سرکوب خیزش هشتاد و هشت بسیاری از نیروهای مدافع خود را از دست داد و پس از یک ریزش نیروی عظیم، برای ادامه حکومتش بیش از پیش به ارگانهای سرکوب متکی شد. از طرف دیگر لیبرالها و اصلاح طلبان هم به دلیل شکست استراتژی انتخابات و بی اعتباری صندوق‌های رای، با ریزش نیرو مواجه شدند. شکست رژیم و همچنین اصلاح طلبان و لیبرالها بیشترین زمینه‌های اجتماعی را برای مقبول واقع شدن یک استراتژی انقلابی مهیا ساخت.

دوران انتخابات سال ۹۲ کابوس بزرگی برای لیبرالها و اصلاح طلبان بود زیرا جامعه اعتنایی به تبلیغات انتخاباتی آنها نداشت. در آخرین هفته‌ها و روزهای قبل از رای گیری کاندید شدن و سپس رد صلاحیت شدن رفسنجانی به کمک آنها آمد و عده‌ای از هواداران رژیم را امیدوار کرد. اصلاح طلبان و لیبرالها به حربه‌های کثیف تبلیغاتی متوسل شدند. مردم ایران از همکاری رژیم اسلامی با دولت بشاراسد در کشتار صدها هزار نفر از مردم سوریه و ویرانی شهرها و آوارگی میلیونها

راه حل انتخاباتی و راه حل انقلابی

خیزش سال هشتاد و هشت یک ضربه تاریخی به اصلاح طلبان دولتی و کل لیبرالیسم ایران بود. تقلب در انتخابات، بی حاصل بودن راه حل‌های انتخاباتی برای رسیدن به حتی پیش افتاده‌ترین خواسته‌های مردم در رژیم اسلامی را به میلیونها نفر نشان داد. نتیجه‌ای با این ابعاد میلیونی با هیچ انتقاد نظری حاصل نمی‌شد. بعلاوه، میلیونها مردم ایران عملاً تجربه کردند که اصلاح طلبان دولتی و لیبرالها فرسنگها با خواسته‌های مردم فاصله دارند.

خیزش هشتاد و هشت که با اعتراض به تقلب در انتخابات آغاز شد و به سرعت به اعتراض علیه کل دیکتاتوری حاکم، خامنه‌ای، و کل ولایت فقیه رسید، اصلاح طلبان دولتی و متحدین لیبرالشان را سراسیمه کرد و از همراهی با اعتراضات مردم پشیمان ساخت. یکبار دیگر این حکم تاریخی تکرار شد که اصلاح طلبان و لیبرالها با انقلاب بیشتر مخالف هستند تا ارتجاع و استبداد. آنها دیکتاتوری را به انقلاب ترجیح می‌دهند. در سال هشتاد و هشت اعتماد به صندوق رای حتی در میان

چهره منفور رژیم اسلامی در خیزش هشتاد و هشت، هر حزب و سازمان اسلامی در بهار عربی به ناچار باید تاکید می‌کرد که خواهان رژیمی همانند حکومت ایران نیست و برای جلب مردم باید علیه رژیم اسلامی ایران نیز تبلیغات می‌کرد. به این اعتبار، بهار عربی نه تنها منجر به تقویت و گسترش نفوذ رژیم اسلامی در منطقه نشد، بلکه به افشگری و تبلیغات علیه رژیم اسلامی نیز دامن زد.

با گسترش جنبش‌های خواهان آزادی و رفاه به سوریه، موقعیت رژیم اسلامی در نزد مردم منطقه کاملاً سقوط کرد. رژیم اسلامی در کنار رژیم بشار اسد قرار گرفت و صدها هزار نفر از مردم سوریه را کشتند، میلیونها نفر را آواره و بخشهای وسیعی از سوریه را ویران و با خاک یکسان کردند. تاریخ سوریه همکاری رژیم اسلامی با دولت بشار اسد در آوارگی، ویرانی و کشتار مردم سوریه را هرگز فراموش نخواهد کرد.

دولت سوریه که روزی پایگاه قدرت نمایی رژیم اسلامی در منطقه بود اکنون میلیاردها دلار برای رژیم اسلامی هزینه دارد و مایه بی‌آبرویی رژیم اسلامی نزد مردم منطقه و کشورهای اسلامی شده است. میلیاردها دلاری که می‌توانست صرف بهداشت و نظام آموزشی مردم ایران شود، همچنان به بشار اسد داده می‌شود تا به آواره کردن و کشتن مردم ویرانی سوریه ادامه دهد.

رژیم اسلامی که خود را بر آمده از یکی از بزرگترین انقلابات قرن بیستم جا می‌زد و خود را حامی و نجات‌دهنده مردم محروم منطقه از زیر بار ظلم و ستم حکومت‌های فاسد و دیکتاتور جلوه می‌داد اکنون شریک جرم یک رژیم جبار و آدمکش در سوریه شده است.

بقیه در صفحه ۲۴



بقیه "دستاوردهای خیزش ۸۸... از ص ۲۳"

سوریه، مطلع بودند. ولی در انتخابات سال 92 بخشی از لیبرالها و اصلاح طلبان بجای آنکه نشان دهند جنایات رژیم محدود به مرزهای ایران نیست، اوضاع سوریه و بلایی که رژیم اسلامی و دولت سوریه مشترکا بر سر مردم آوردند را وسیله ای کردند برای ترساندن مردم از توسل به راه حل های انقلابی. این لیبرالها و اصلاح طلبان، ابتدا ترس از سوریه ای شدن ایران را در بوق و کرنا کردند و سپس برای اجتناب از آن، راه حل انتخابات را تجویز کردند. حربه دوم تبلیغاتی اینها هم ترساندن مردم از خطر حمله آمریکا به ایران به دلیل سیاست های اتمی بود. حتی خامنه ای هم به کمکشان آمد و برای اولین بار از مخالفان خواست تا حداقل برای منافع کشورشان در انتخابات شرکت کنند و رای مردم را حق الناس دانست که برای سپاه و بسیج معنایش محدود کردن قلب در رای به آنهایی است از صافی شورای نگهبان گذشته اند. لیبرالها و اصلاح طلبان هم با وجودی که از شروع مذاکرات مخفیانه رژیم اسلامی در دوران احمدی نژاد مطلع بودند، رای به روحانی را رای به مذاکرات اتمی، پایان تحریمها و رفع خطر حمله آمریکا به ایران جلوه دادند. اینها با توسل به دروغ کوشیدند که با موثر نمایانن رای مردم، آن را منشا تصمیم به آغاز مذاکرات اتمی جلوه دهند در صورتیکه خودشان می دانستند خامنه ای و سپاه قبل از انتخاب روحانی در حال مذاکره هستند. خود روحانی هم میدانست که در صورت رئیس جمهور شدنش، این رای مردم نیست که سیاست اتمی رژیم اسلامی را تغییر داده بلکه سپاه و خامنه ای از یکسال قبل تصمیم گرفته اند تا به خواستهای کشورهای پنج باضافه یک گردن بگذارند و تسلیم شوند. با تمام اینها، لیبرالها و اصلاح طلبان تنها توانستند در آخرین روزهای باقیمانده به رای گیری تنها نظر تعداد کمی را برای شرکت در انتخابات تغییر دهند بگونه ای که حتی رژیم متقلب اسلامی هم نتوانست تعداد شرکت کنندگان در انتخابات را زیاد نشان دهد. ریا کاری و توسل به دروغ اصلاح طلبان و بخشی از لیبرالها برای موثر نشان دادن اتکا به صندوقهای رای برای دستیابی به مطالبات، اساسا کارساز نشد. سخنان هفته پیش خامنه ای که رسما اعلام کرد مذاکرات از همان دوران احمدی نژاد و با واسطه گری پادشاه عمان آغاز شده بود دروغ اصلاح طلبان و لیبرالها را در تاثیر رای مردم بر تعیین سیاستهای اتمی کاملا بر ملا کرد. حال برای همه آشکار شد که روحانی دو سال ریاست جمهوری را سرگرم تکلیفی بوده که قبلا خامنه ای و سپاه برایش تعیین کرده اند. ضربه ای که قلب در انتخابات سال هشتاد و هشت و سرکوب خونین خیزش مردم توسط رژیم اسلامی به راه حل های انتخاباتی و کلاً استراتژی انتخابات زد به این زودی ها ترمیم نخواهد شد.

ناکافی بودن تظاهرات برای ایجاد تغییرات رادیکال!

خیزش سال 88 اگر چه بر یک نارضایتی عمومی و سراسری متکی بود اما به تظاهرات در چند شهر و اساسا در تهران محدود ماند و به سراسر کشور گسترش نیافت و چون با اعتصابات کارگری تقویت نشد، نیروی کافی برای عقب راندن خامنه ای و سپاه و تغییرات رادیکال نداشت.

طبقه کارگر چند ده میلیونی ایران یک نیروی بزرگ در عرصه اجتماعی و سیاسی است و به میدان آمدنش با اعتصابات عامل تغییرات بنیادی است. اعتصابات عمومی کارگران ایران در انقلاب 57 که عامل اساسی سرنوشتی شاه شد، اثبات همین اصل است. در خیزش سال 88 کارگران ایران اگر چه بشکل آحاد در تظاهرات شرکت داشتند و دستگیر و کشته شدند اما این اعتراضات در محل کار و با روش کلاسیک جنبش کارگری که اعتصاب است، صورت نگرفت.

جنبش کارگری ایران در آنزمان آمادگی پیوستن به خیزش 88 و تاثیر گذاری و در نهایت بدست گرفتن رهبری آن را نداشت.

جنبش کارگری ایران تازه در دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی داشت از لطمات و صدمات سرکوب خشن و خونین دهه شصت و کشتارهای سال 67 و از صدمات بیکار سازی های عظیم دوران رفسنجانی فاصله می گرفت و درگیر مراحل اولیه سازماندهی و سرو سامان دادن به صفوف خود بود. کمتر از دو ماه قبل از آغاز خیزش 88 یعنی در یازده اردیبهشت و روز کارگر سال 88 در تهران، تجمع فعالین کارگری در پارک لاله ضربه بزرگی خورده بود و دهها نفر از فعالینش دستگیر شده بودند.

تاثیر گذاران بر خیزش سال 88 از جنبش

زنده باد انقلاب کارگری!

کارگری و اهدافش بیش از خامنه ای و سپاه بیم داشتند. وقتی اعتراضات از حد "اجرای بدون تنازل قانون اساسی" فراتر رفت و ستون فقرات رژیم اسلامی و ولایت فقیه را نشانه رفت به واهمه دچار شدند و از آن فاصله گرفتند. هدف آنها بازگشت به دوران طلایی خمینی، یعنی سالهای سرکوب تشکل کارگری از همان ابتدای سال 58، یعنی دوران اوج فعالیت شوراهای اسلامی در منحل کردن تشکل های کارگری و لو دادن فعالین کارگری به کمپته ها و سپاه، یعنی دوران کشتار دهه شصت و انحلال تمامی تشکلهای کارگری و اخراج و دستگیری و اعدام فعالین کارگری و کشتار سال 67 بودند. سؤال بزرگ این بود که چرا برای بازگشت به دوران طلایی خمینی برای موسوی و دوره در بستن مطبوعات، انحلال تشکلهای کارگری و دستگیریها و کشتارهای دهه شصت برای مردم و کارگران، باید مبارزه، تظاهرات، و اعتصاب کرد و به زندان رفت و جان باخت؟

قبل از اینکه انتقال دینامیزم اعتراضات "رای من کو" به مبارزه علیه دیکتاتوری و ولایت فقیه منتقل شود و تاثیرگذاران و فعالین و رهبران خود را نیز بیابد و طبعاً اوضاع برای پیوستن جنبش اعتصابی کارگری فراهم آید، خامنه ای و سپاه و بسیج تمامی آدمکشان خود را سازمان دادند و اعتراضات علیه دیکتاتوری را که بخش وسیعی از "رای من کو" ها را با خود داشت، سرکوب کردند.

در یازده اردیبهشت سال 88، تشکلهای فعالین کارگری بیانیه مشترک دادند و در آن با ادبیاتی که در آن شرایط امکان پذیر بود خواهان آزادیهای وسیع از جمله آزادی مطبوعات و تشکلهای احزاب، برابری زن و مرد و ممنوعیت کار کودکان شدند. به

میدان آمدن این نیرو و دست بالا یافتنش در خیزش 88، اهرم اصلی پیروزی مردم ایران برای دست یابی به جامعه ای آزاد و مرفه بود. ادامه نیافتن خیزش 88 تا ایجاد تغییرات بزرگ اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به دلیل نآمادگی جنبش کارگری بود در متحد و متشکل کردن صفوف خود و بسیج مردم برای پایان دادن به بختک رژیم اسلامی. منفعت مشترک همه اصلاح طلبان و اغلب لیبرالها با رژیم اسلامی در اینکه کارگران ایران تشکل نداشته باشند، در همین جا نهفته است.

در سال پنجاه هفت با اعلام حکومت نظامی، و پس از کشتار روز جمعه، 17 شهریور میدان ژاله در تهران، یاس و نا امیدی گریبان بسیاری را و از جمله فعالین مذهبی و جبهه ملی را گرفته بود و بسیاریشان اعتراضات خیابانی را مانند سرکوب پانزده خرداد سال 42 تمام شده می دانستند. اما اعتصابات کارگری جبهه مبارزه را از خیابانها به کارخانجات برد و هنگامی که مایوسان به چشم دیدند که جنبش ضد سلطنتی ادامه دارد بمرور اعتراضات خیابانی نیز مجدداً آغاز شد.

در واقع به دلیل ساختار اقتصادی جامعه سرمایه داری نظیر ایران، به میدان نیامدن طبقه کارگر با اعتصابات کارگری جامعه را با سؤال انقلاب آری یا نه مواجه نمی کند. رژیم ها در نهایت مسئولیت دارند که سوخت و ساز اقتصادی جامعه و از این طریق ثبات اجتماعی و سیاسی جامعه را تضمین کنند. بطور ساختاری، تظاهرات های خیابانی حیات اقتصادی و تولیدی جامعه را دچار وقفه نمی کند. حیات اقتصادی جامعه در عین وجود تظاهرات خیابانی می تواند ادامه می یابد. به همین دلیل همه مخالفان انقلاب، هدفشان سازمان دادن اعتراضاتی است که پای جنبش

اعتراضاتی و اعتصابی کارگری را بمیان نکشد و در واقع و به زعمشان پای انقلاب و تغییرات بنیادی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به میان کشیده نشود.

آنها به درست از جناح چپ و سوسیالیست جنبش کارگری بیمناکند زیرا کنترل کنندگان تظاهرات خیابانی لزوماً همان کنترل کنندگان و هدایت کنندگان اعتصابات کارگری نیستند. با وجود اعتصابات کارگری، حتی اگر رژیم ها با تاثیرگذاران بر تظاهرات خیابانی به توافق برسند هنوز معضل اصلی که حیات اقتصادی جامعه یعنی تولید است باقی می ماند و زندگی اجتماعی از کار افتاده است. به همین دلیل اعتصابات عمومی کارگری کل آحاد جامعه را مستقل از رنگ، جنسیت، عقیده و مذهب و ملیت در مقابل یک سؤال اساسی قرار می دهد، انقلاب آری یا نه. دو راه بیشتر نمی ماند یا همراه با رژیم حاکم و سرکوب کارگران و اعتصابات آنها و راه انداختن مجدد تولید و حیات اجتماعی و یا همراه با کارگران و سازمان دادن جامعه ای جدید که رفاه و آزادی همگانی را تضمین کند. در جامعه ایران حتی آزادیهای نیم بند مورد نظر لیبرالها هم تنها توسط مبارزات کارگری میسر است. تشکل کارگری و اعتصابات کارگری کلید هر نوع بهبود اوضاع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی در ایران است. به همین دلیل است که اصلاح طلبان علناً اعلام می کنند که نزد آنها و رژیم اسلامیشان جنبش کارگری در حوزه امنیت دسته بندی شده است و رفتارشان با جنبش کارگری و فعالینش کاملاً خشن و سرکوب گرانه است.



دستاورد های خیزش سال 88

رضا مقدم

22 اوت 2015

توضیح: اعتراضات سال 88 یکی از تاثیر گذار ترین مبارزات توده ای مردم ایران علیه رژیم اسلامی بود. این جنبش اعتراضی، اثرات دیرپایی هم بر ادامه مبارزات کارگران و مردم ایران علیه رژیم اسلامی و هم بر سرنوشت آن خواهد داشت. ارزیابی از جوانب مختلف این خیزش که در زیر می خوانید در چهار قسمت بصورت گفتار در ماه گذشته از تلویزیون به پیش پخش شد.

اعتراض علیه دیکتاتوری

سال 88 اولین بار نبود که در انتخابات تقلب می شد. انتخابات در رژیم اسلامی همیشه با تقلب همراه بوده است. پیش از آن، در سال هشتاد و چهار هم احمدی نژاد با تقلب رئیس جمهور شد. در آن سال کروی در فاصله یک چرت پس از نماز صبح، از نفر اول به نفر سوم سقوط کرد و سپس حذف شد. کروی در نامه ای به خامنه ای به تقلب در انتخابات ریاست جمهوری اعتراض کرد و رسماً و علناً نقش مجتبی خامنه ای را در رای سازی برای احمدی نژاد فاش ساخت. رفسنجانی هم که در دور دوم حذف شد در اعتراض به تقلب در انتخابات از خامنه ای نزد خدا شکایت کرد. به همین منوال، خاتمی رئیس جمهور اصلاح طلب هم، هم انتخابات مجلس هفتم را با تقلب برگزار کرد و هم انتخابات ریاست جمهوری را! گرچه دائماً از سالم بودن این دو انتخابات دفاع کرده است.

در سال هشتاد و هشت در اعتراض به

تقلب در انتخابات ریاست جمهوری، جنبشی مردمی و میلیونی و با شعار "رای من کو" آغاز شد و بسرعت به شعارهایی علیه دیکتاتوری، علیه خامنه ای و اصل ولایت فقیه رسید! جنبشی که کل نیروهای طرفدار رژیم اسلامی و لیبرال های خواهان تغییرات از بالا را شوکه کرد. اصلاح طلبان در خارج و داخل و همچنین موسوی و کروی، ترسان از رادیکال شدن جنبش مردم سریعاً از تظاهرات مردم و شعارهایش برائت اعلام کردند و ادامه حیات رژیم فعلی را به هر نوع تغییرات رادیکال و یا سرنوشتی رژیم اسلامی ترجیح دادند و حتی کوشیدند جنبش مردمی را مهار کرده و خواسته های آنرا در چارچوب بقول خودشان "اجرای بدون تنازل قانون اساسی"، کنترل کنند. جنبش سال هشتاد و هشت توسط سپاه و بسیج و آدمکشان وزارت اطلاعات سرکوب شد. هزاران نفر دستگیر و شکنجه و بیش از پنجاه نفر هم کشته شدند، چه از طریق تیراندازی، سوزاندن یا پرتاب از روی پل عابر پیاده، در خیابانها و یا در زندان کهریزک!

ولایت فقیه در رژیم اسلامی بر فراز قوه مقننه و قضائیه و مجریه، حرف آخر را می زند. ولی فقیه بنا به ارزیابی اصلاح طلبان حدود هشتاد درصد قدرت را در دست دارد. یکی از وظایف عملی اش قضاوت درباره اختلافات جناح ها و به نوعی پایان دادن به اختلافات آنهاست تا از خطراتی که به اصطلاح کش دادن اختلافات جناحها برای کل رژیم دارد بکاهد. در اعتراضات سال هشتاد و هشت همین نقش اساسی خامنه ای ضربه اساسی خورد زیرا بخشهای بزرگی از رژیم اسلامی قضاوت خامنه ای را به اصطلاح ناعادلانه دانستند و به آن تمکین نکردند. اعتراضات سال هشتاد و هشت یک ضربه اساسی به وجهه خامنه ای در میان جناحهای رژیم اسلامی زد و یک بحران حکومتی ایجاد کرد. بحرانی که اکنون شش سال است ادامه دارد. بحران حکومتی، از انسجام رژیم اسلامی در مقابل اعتراضات و مبارزات کارگران و مردم ایران می کاهد و آنرا آسیب پذیر می کند و زمینه را مهیا می سازد تا هر اعتراض و مبارزه توده ای کارگری و مردمی علیه رژیم